

چاپ لندن

# شماره ویژه نوروز و سیزده بدر

دوره دوم - سال چهارم - شماره ۵۰ - ۴۹ (۶۶-۶۵) ۲۴ صفحه ایوندا  
فروردین ۱۳۴۲

# آهنگار

در تبعید **AHANGAR** No. 49-50 (65-66), APRIL 1985

AUSTRIA 30 Sch., CANADA \$2.50, DENMARK 15 KRONE, FRANCE 12FF., GERMANY 4DM., HOLLAND 5GLD., ITALY 1800L.  
SPAIN 150PTS., SWEDEN 12KR., SWISS 15F., TURKEY 250L., U.K. 51, U.S.A. \$2.50



عیب‌های امامانه به امت همیشه شهید



**غزلیات خجندی**

عید است و قلم کشتن و شیخان در انتظار  
 روجل، به قلب خلق بزین شیخ و خون بیبار  
 طرقت شنا به کشتن پیران و خوش بود  
 یک خمیره بر زخون جوانان نه نوبهار  
 بلبل یکن که نغمه نماند به باغ دوست  
 فغری بزین که با نکت نیبارده کوهسار  
 پرپر کنیند هر گل سخی که با نکت شود  
 تا و اشود دل من ازین کار مژه دار  
 خاموش باد آتش لاله به قلب باغ  
 برکنده ساد سخ نقاری بر مرغزار  
 بی قتل خلق کار به سامان نمی شود  
 بی قطع باغ جا ره نیاید دل فکسار  
 رایج شده است دلشادی ای دروغ  
 منسوخ کشته زاری و اندوه ای هوار  
 نش مال کشته ایم هنوز است زنده خلق  
 کردن زمینمان همه با لطف کردگار  
 چارنیه سوری آمد و درگی شرو و ده  
 آتش زدن خلق بی سینه سینه های خار  
 از روی آن برنده عزیزم دین حق  
 این کاران فدیسمان با رهگذار  
 خاموش باد آتش تابی نه روی خاک  
 بستان به آب دیده کفار با این سسوار  
 باغ از چه کشت رنگ به رنگ از قیام گل؟  
 خلق از چه دوخت رخت به الوان سیمار؟  
 تنجاکل مجاز بود لاله بی سینه  
 ویژه که لاله راست همی قلب داغدار  
 تنها برنده متدین بود کتب باغ  
 خاصه چو سردهد به زار بانگ قارقار  
 بیرون کنیند ازین درخت رنگ رنگ  
 پوینسد چا مه های سید برتن نزار  
 سنگ است این ترسی بجای فعل عیب  
 باوسزین سیدوسیده که استانت افتخار  
 آن لب که ساچ بومه کند در لاله عام  
 بستر همان که بومه بوسه زنده بر طاب دار  
 شادانتال مکتب اسلام و پاران  
 بنگر جان کوله کرم آورد به بار  
 تا ما به قدر تسیم، زانای تو بدود  
 تا ما به مستدیم به زاری نوید بار  
 در عیدما، میاد کسی و اخیال عشق  
 دور ما، میاد کسی و اخیال هوای یبار  
 یارب! به نوبهار زما خون مکن دروغ  
 چون لشکر دروغ تگری ز لکتخوار  
 خلق سفید چشم دهن لب خیر مر  
 یارب! بکیر و بسوزن، عین خویش  
 یارب! بنگاهه "آما" م"آ" قلم  
 گر این نشد، آثاره یکن تا کتم فرار  
 "زایم، کمر"

ا علامیه ای که مریمو "همردیف"  
 کرده بود، بکلی را جمع به مترقی  
 بودن مجاهدین در سرخوردگان  
 دا سخن داده بود، چرا مریم هم  
 میزای؟  
 - عیب گیری افتادیم ما،  
 و الله عهدی و مریم، خود شون  
 داد طلبا، تا ما ضربه با زواج  
 شدن، یعنی که رفتن محضر طلاق  
 دادن و به مسعودا ایلا کردند،  
 - پس بفرما آدم گام میپوشه  
 ونه ایجا میرا ره، نه ما طفه ای،  
 این زن و مردی که سه بو بی خویشی  
 با هم زندگی میگردن و حتی به دختر  
 کوچولو دارن، نگه مریمین که می  
 خودی بیعت رنگشوشه سه  
 بزین و بکین زن خود شو دار  
 به ازدواج "خشی اول" یکنه  
 اون یکی همی هیچ حرفی قبول کنه؟  
 بوریجه، منسوخه کن،  
 - بی خودی بیعت نبوده،  
 از وقتی که مریم همردیف "شده"،  
 چون با "جرما شده" تمام نزدیک  
 داشته، این تمام از نظر انقلاب  
 درست نیوده و باید مریم زن  
 مسعودا مینده تا امور انقلاب در  
 راستای درستی و روشن بشه،  
 - بچه مرشد، منسوخه لوگیر  
 آوردی؟ آه انقلاب چه راهی به  
 این حرفا داره؟ گمگم فراره سور  
 انقلاب در آتاق خواب انجام بشه  
 که فرما نده و هر دیت با بد زن و  
 شوهر یا حق اول کن این شوخیاره  
 - شوکتی و روشنی ای، ما در  
 اعلامیه گفته شده که خوشحالی نه  
 مسعودا ز قیروزه جدا شده بسود  
 و گرنه انقلاب با مشکل عظیمی  
 روبرو میند،  
 - آها، چو کو گرفت، که این  
 استدلال درست با به پس مریم  
 همشوردا تنه و مشکل عظیم، هم  
 چنان بر سر راه انقلاب بوده،  
 - خوب لایحرفی زن و مرد در  
 اپدشولوزی رهبر ایینه که سرد  
 نسا پیدا زنتش جدا بشه، ولسی زن  
 هیچ نکالی پیدا ره که شوهرش اول  
 کنده تا متکلیرا سه انقلاب پیش  
 نیاد،  
 - بچه مرشد، که گشاهرگ منو  
 همزین، به این دروغ های تودریگه  
 حاضر نیستیم گوش بدیم، خواه ما که  
 ملاحظین و بدهت و روزنامه رو در  
 نظر دارن، یکه گردانین شایعه ساز  
 ها و آسه مسعودا کرد، بسا طر زهم  
 چمن کن،  
 - با سه، ما فردا نکلی که من  
 این خبر رو بیعت ندادیم ما،  
 ...

- مرشد،  
 - جان مرشد،  
 - این شب عبیدی، صدام حسین  
 از جوی مردم ما میبخواه که هی  
 بسب روسزون میپزیره؟  
 - میخواه دیما و ات اسلامسی  
 فردای که به جبهه رفتن بودن  
 قرا رکنه، در ایران پیدا شده،  
 - یعنی چی گشت در کجسای  
 دنیا اسمش سما و ات؟  
 - من نگفتم دیما و ات، نگفتم  
 "سما و ات اسلامی" از این گذشته  
 حمین با آ خرین جمله، نظامی  
 تونسی بیعت خرا رجون ایرونی  
 نبوده، در نتیجه، ای این  
 خودن به جور ظلم و تکه فقط اون  
 فردای که به جبهه رفتن بودن  
 کشته شدن، این بود که صدام به کمک  
 ای و دنیا بسما را این مردم بی دفاع  
 بشورها، عدالت و سما و ات پیشین  
 اوسما و جیش اونها و سر قرا کرد،  
 - یعنی بیعت سما و ات؟  
 ناسی از حکماری اونها و گفتم  
 پیروی از زمت، و "عبیدی" دور زیم  
 بد مردم،  
 - حق پدر تو بسما مرشد،  
 - جناب مرشد،  
 - در کجی میگی؟  
 - خیر بیعت عبیدی؟  
 - بسما رو تو میگی یا تلفات  
 جنگ؟  
 - هیچکوم، از زواج مسعود  
 رجوی رو میگویم؟  
 - ده؟ دریا ره زن گرفت؟  
 - مبارک با نه، کو گرفت؟  
 - زن عبیدی ایرونی چه  
 بچه مرشد، به سونله اینکه  
 تنت میخاره، و با سه ای اینقدر  
 در است مسعودا بدنه خدا تا بیعت  
 و بیعت می؟  
 - چون نتایجات نیست، مرشد،  
 اعلامیه خودتونو بدیم،  
 - جمله، میخوان یا اسروی  
 مردم بازی کنن، بکه میشه گفت  
 زن شوهر دار، و اسوزن رفقی  
 خودشو بگرد؟  
 - ای با با، بنوجوا اینقدر بیه  
 من بی بدینی مرشد؟، منظورم  
 اینه که اگر بیعتی بلافاصله داد و  
 مسعودا باش ازدواج کنه،  
 - برو خودت مسعودا کن، همین  
 ا و ایل یعنی بود که مسعودا و نسو  
 همردیف "خودش کرد و به عهدی  
 (شوهرش) شیریک گفت، سما و ات،  
 بکرم که و نا با هم اختلاف داشته  
 گیمان و از هم جدا بشن، مقررات شرع  
 خودتون میگه که با بد "عده" تنگ  
 دارن، آه کلا که دروغ درست میکنی  
 مواظب شرعی باش،  
 - مرشد، به کی به کی قسم،  
 دروغ نسیم، تا زره، با اینک در  
 اعلامیه گفته شده که مقررات شرع  
 رعایت میشه، همه جا، از جمله در  
 آفتاب دریم خانم، نیندیده "مریم  
 رجوی"،  
 - بفرما، در وقت از زمینجا  
 معلومه دیکه، ما لاکریم که مسعود  
 خواسته بیعت زن عبیدی رو بگیره،  
 اولانکه عبیدی چوب کسیر بنده که  
 با کت بشینه تا زنتوا ز دستن در  
 بیارن، تا بی رجوی توهسون





### سال نو، فال نو

### شادی کنین که آیت الله جیگرش خون بشه

دوباره نوروز اوسده، بشکن و بالا بنداز  
 باز حاجی فیروز اوسده، بشکن و بالا بنداز  
 یا آتش امروز اوسده، بشکن و بالا بنداز  
 نوروز پیروز اوسده، بشکن و بالا بنداز  
 خنده شادی رو ایضا باید ناپیون بشه  
 شادی کنین که آیت الله جیگرش خون بشه

دوباره گل در اوسده تو باغ و دشت و صحرا  
 نسیم نوروز اوسده، آورده عطر گلها  
 شکوفه خنده میزنه به بلبلان شیدا  
 طبیعت امروز اوسده به جنگ شیخ و ملا  
 آدم نیاید که کم از گیاه و حیوون بشه  
 شادی کنین که آیت الله جیگرش خون بشه

موقع رقص و شادی بنفشه و موته  
 دقت فر و غمزۀ نیلوفر و لافله  
 مریم و لاله رقصون مستحق دیدنه  
 موقع رقص این همه گل مژه روز روشنه  
 میخوان بر از خنده لب مردم اسرون بشه  
 شادی کنین که آیت الله جیگرش خون بشه

کارگزار، برزگزار، رنجسوار، گوش یابین  
 خنده کنین و بک ملاسه در ضمن روش بدین  
 اگر که شد، بک فر عیدم واسه بپوش بدین  
 زندگی رو با شادی و خنده بهم جوش بدین  
 که حالتون تو این دو روز عید میزون بشه  
 شادی کنین که آیت الله جیگرش خون بشه

بچه، تو هم دلت خوشه واقمن این عیدیه  
 مریخ جنگ و زیز بمب، این چه جای شادیه؟  
 هیچ میدونی خلق منمکشیده دردم چیه؟  
 گروسی و محض و بی پوی و بیکاریه  
 باز تو نیگی ایستون بنسونه خندون بشه؟  
 شادی کنین که آیت الله جیگرش خون بشه؟

مادری که بچه شو بشن. چه جور شاد باشه؟  
 بیشل که تر قفسه، چه جور آزاد باشه؟  
 ملکوت جنگ زده، مکه میشه ایجا باشه؟  
 عروس تو زلفونه، دوباره، چه جور دیوانه باشه؟  
 آدم با این همه بنسونه ولو تو میگون بشه؟  
 شادی کنین که آیت الله جیگرش خون بشه؟

هی سر هم داد تو زمین، به بنسونه هم راه بدین  
 مگر شما "حاجی فیروزه" هالی به ورزه "شندیدین؟"  
 به سال نسوم با غم و با غصه کنار ایومین  
 واسه آزادی و نون و کار غمگین شدن  
 به روز بدارین هالون کم بنسونه، داغون بشه  
 شادی کنین که آیت الله جیگرش خون بشه

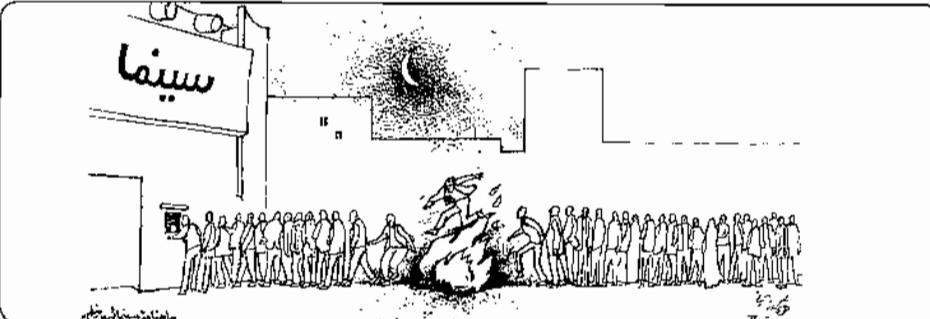
شادی و خندیدنتون اسلحه امروزه  
 غم را تو حسد و قحونه تون جا بدارین. نوروزه  
 مرگوبه شبح بی بدین، که زندگی پیروزه  
 وقتنی شیا شادی کنین، ملا دلش میسوزه  
 شام وطن ز خنده نون باید چرخسون بشه  
 شادی کنین که آیت الله جیگرش خون بشه

محبوب الشعرا

همه جا، انقلاب می بینم  
 فوران مذاب می بینم  
 که تب التهاب می بینم  
 از غم آن خراب می بینم  
 نطفه آفتاب می بینم  
 در نکال و عقاب می بینم  
 خانه بر روی آب می بینم  
 پندسپنج عذاب می بینم  
 پای حق در رکاب می بینم  
 در تب اضطراب می بینم  
 دل ز حرمت گناب می بینم  
 پر درخشان غناب می بینم  
 دار عالیجناب می بینم  
 سخت در پیچ و تاب می بینم  
 تنگنای حساب می بینم  
 شیخ را در حجاب می بینم  
 غرق در مشجالات می بینم  
 از نجاست حساب می بینم  
 زنده زیر قیاب می بینم  
 جملگی غرق خواب می بینم  
 همه را نقش آب می بینم  
 روی دریا، حباب می بینم  
 جای دو مشجالات می بینم  
 روی سرگین، ذباب می بینم  
 چون عواذ کلاب می بینم  
 خلق را کامیاب می بینم  
 سرخ چون خون ناب می بینم  
 حمله بر عقاب می بینم  
 اصل کار و کتاب می بینم  
 جامه پر شراب می بینم  
 اقربان شهاب می بینم  
 تا نکوایی که خواب می بینم  
 مرزبان شهرتانی

### عشقیات شیخ پشم الدین قمی

ضعیفه، چا دوت خوش خط و خاله  
 به زیر پیچه، با پرویت هلاله  
 کل رویت میان بشکوه قیر  
 نهان ما بندسب و پورتقا له  
 ...  
 الاخوا هرکه ماوس مثل حوری  
 کفن پوشیده چون اهل قبوری  
 به زیر پیچه لبها بت خرجه  
 لبیت همچون لبوهای ستوری  
 ...  
 الاخوا هرکه ماوس مت اختوا مد  
 سه ما هی شکده نه ما لت سر آ مد  
 خبا لت را برینیب سینه کردم  
 ز رسم صحب بوی عنبر آ مد  
 راوی، ملحدکا می



مناظره سینما

# فالگوش

تقدیم به "شده چینی"

## شیش سال از گزاره سیزده بدریم ای ننه!

سیزده سیده همه روزان از خونہ بیرون میرن  
 خلق به با غورا و گوچه و دشت و دها سون میرن  
 خیا سوسونو می کنن، سوی بنا یون میرن  
 ولی نطق این بهر و رومت و غزل خون میرن  
 چقد ما دورا از خونہ مون سریریم ای ننه  
 شیش سال از گزاره سیزده بدریم ای ننه

سیزه و کلکتش و نسا شا، به روزن جالبه  
 نالت زون سوزی مخلصیا، به روزن جالبه  
 دین حشماندا ز زبیا، به روزن جالبه  
 گفت دین سوزی آروینا، به روزن جالبه  
 شیش ساله که هفت سال بهال سفریم ای ننه  
 شیش سال از گزاره سیزده بدریم ای ننه

سیزده بدر وقتی میرن، خدا شونومی برن  
 آرتیبس، بهر جری راه فرادا سحوان می خرن  
 به صبح تا شب می زنن و ای رقص می خورن  
 نه انگه ما دست قالی نه گوچه و محرا سرن

ما هاکه ازین سیزده بدر خونجگریم ای ننه  
 شیش سال از گزاره سیزده بدریم ای ننه

تو نهر غربت همه سرگردون و آوارا و ایم  
 جمانقین مقلین وی خونه سیرکاره ایم  
 خار جمانقین، ما منت میرا بر ایم  
 میون این دنیا به بنهفته بهار ایم  
 دور و خونه زندگی، چون بدریم ای ننه  
 شیش سال از گزاره سیزده بدریم ای ننه

دوره شاه پیش هم سیزده بدر و آمدیم  
 یک دوسه سالی اس ورا کنت و کذر و آمدیم  
 موعه انقلاب شد، از اینجا و آمدیم  
 سیر قنار میشتن، سار دگر آمدیم  
 شیش و دو ما شیم که با دور به بدریم ای ننه  
 شیش سال از گزاره سیزده بدریم ای ننه

سیزده بدر سال دگر، مین تو بریم کردیم  
 مثال پروانه، تورا به دور سر می کردیم  
 طلوع صبح و نظیر سب تا سحر می کردیم  
 دور تو که بهتری ارفین خرمی کردیم  
 شیم خصال گوچه رفتی می کردیم ای ننه  
 ز حال و روز بدتو با خیریم ای ننه

شیش سال از گزاره که تویی اسیر ریون  
 ولی نهرین خنیا، هاشته رسنشدون  
 خوب می دوسی ز می ترسون نوبده است خندون  
 بیخونگون می لرزی از دگر بگریه دون  
 آخوند رو سیزده بدرها! می سربم ای ننه  
 برای این روز عزیز، منتظریم ای ننه  
 سیزده

را دریا رسی می گذرا ندوی آنکه  
 ادا داشته باشد سبیا سی آت و  
 دریا ریه همه سیزده سیده گومی کند  
 دریا ز جلده دریا ریه جا نوا دهان و  
 مخصوص این "جا جمو" که آن بوها  
 دریا رسی سیزده است و بویشی  
 زانیو با راهای پارسی "آفتاب"  
 می دهد.

ده روز است که ما چاسم آتسا  
 دریا رسی است، ده روزی که به آتس  
 ده ما لی گذشته است، هر چند تا حاج  
 عمومی را رسی نیا مده بود، آرش  
 نسما! دست حکومت جمهوری اسلامی  
 یعنی بهی و چرا با وجود همه عیسر  
 منگن تا ادا مین ممکن شده است.  
 و حالامی، ادا دور عمل و سراسر  
 چشمه میزا دندوم می بیند.

حاج چاسم آقا از انوان حکومت  
 است، شریک تجارت، حریف مجلس  
 اس شیانه و رفیق مسند "آفتاب"  
 است و هم در زیرم و فوری هم در  
 مجلس دمای کلکشان حاجی می شود.  
 هر چند وقت یکبار برای استخوان  
 سبک کردن، به خا ریح و چروازی می کند-  
 بیشتر به آمریکا پیش میره یا پیش  
 که با آنها را زهای مکه مودار...  
 و با رایشا داد کیم حکومت تخت  
 می دهد، زمان تا مهم و بی حاج چاسم  
 آقا همین بود، برای او حکومت  
 فرق نگردد، شکلها همین فرق کرد:  
 به قول خودتین سورجی و اسببایی  
 کالنگه!

به زوجک برشد، حاج آقا داد  
 در آرزو:  
 آرش، ما دهفت تانه، من  
 نیت کردم و اسبنا و اسنادم، تا  
 جواب تکبیرم، از اینجا جم  
 نمی خورم!

چهارتا زوچند بگره مرد شدند  
 در این مدت، حاج قاسم آقا، دو تا  
 سبکا اردود کردی ما زسه صواب  
 نرسید، کمرش درآ مده بود، آرش  
 با خنده گفت:  
 - آخر همچوان، نه ستانفره که،  
 اینها برای خودتون سنتک ما و  
 آداب دیکه دارن، همه چیز زندگی  
 خون با ما فرق می کنه، آداب سنا  
 سا اینجا نمی خوره، ما لکوش را  
 همه با سنوی ا پروون سناوی حمانت  
 اسرونی سنا د.

صبا کن، آرش! بذار لیس  
 کوه دا دنج، با لکوش و اسبم،  
 - چمن "جا جمو" ما ما...  
 - اما مناره، از اونتر قریه بالا  
 هر دست که برداشتن، ما سه من شرمه  
 کنن چی سبکن، خا سه دست، من کنت  
 کردم، آفتاب لکوش با رشنه سوزی  
 رده خوردنداره.

- چشم چاسم، ولی سه نسلر  
 شما، این کارا و نوا و وسایزنت  
 نیست؟  
 - چاسم به زنت چیه...؟ زنت  
 اونده که خیا شه، شواین دنیای نعت  
 و مزار و روتی، تو اوشادای خودتو با  
 زنت و زبیا مغلول می کنی؟

در کالاسی، مجموعه باستانی  
 بزرگ تا خیه ۲۰ پیا رسی، همه سده در  
 طبقات فرودگاهها و اورا هوسا و  
 آسا نسورها، چند ایرانی پیدا  
 می شود، صبح ظهر شب، آتسن  
 مجموعه از جاها بیست که اینها  
 دریا لارنشن شراخا، هر قدر داشته  
 اند، خا چاسم آقا، که بمسندار  
 "هیوه گنبا گ" هم خوب، سببایی  
 گوچه لبه، ازیا بزرگ کسب و  
 "اسنتر" سرون، مده است، و سبب  
 ورودی و هیله های برقی، به تفهین  
 می بستند و آرش برآ در آده اسن  
 جری می برد.

- آفتاب متبنا جان بود که تو  
 ایرون بودی... نه ایرون ایسن  
 تحفه ها، ایرون، برون سسابق  
 میومون، و نوبت ملاقه زنی و  
 فالتی زنی، خترا و سیرا و می دبی  
 آتسن بازی و سینه، لیکرون و بازی  
 به برین، هوقا لکوش و اسبندن،  
 این تحفه ها که دیو دما غر اسه کنی  
 سنا شتن، اما لکه شب میسندی  
 آتسن جنگو تین گدین، نینگ کنی؟  
 آرش، این دوتا هیوه می کنی؟  
 - هیوه ما جمو، هوقا شونم  
 نسته ترمه کرد، بهیمن نمی نوم  
 - چو نمونی توستی؟ (کس مکت  
 می کند) بیسی ایسن سال، اینجایی  
 با دگر نشی؟  
 - می فهمم چی می کنی، اما زشته، از  
 حرفای جور می مینن، از لبه، از  
 سوه، از صرا ای دنگه.

حاج چاسم آقا، با سهرت، دحتر  
 بهر ساری که آرزو کنن، او بیخته اند،  
 سدرغه می کند و دوس سبکارس، اسه  
 کما می رسند و فکر می کند: کاش  
 کورش اسبجا بود.  
 "بلان دبتالی" منظره، رسده و  
 دیدنی داره، عیش تا ناسه.  
 - آفتاب! یک تیکه بیکه بگوئی  
 کن همچوان!

آرش، دختر و پسر حواسی راکه  
 در سالی بی محبت ا و کاز تیندی می شد  
 براندا می کند، آفتابها سنا  
 همرا می سوسد او، هم دما می سوسد،  
 - جا جمو! آفتاب فقط از او  
 همرا می زدن، آرشن هم مکتین: سنا  
 فرادا...  
 حاج چاسم آقا، که کسنا کوش  
 را کمر کرده بود، به سرا داشت که  
 آرش همه چیز را بر اینتر حقه کند  
 برای جوان اروپا ندیده بی مشکل  
 آرش، که بی فریاده ایرون بر می کرد  
 سنا مدلسرگدا! از بهی معان وزارت  
 خا سه می شود، خوب میسند که از  
 غمی خودن حنا کتکد و نتواند  
 همه حرفها را سنا و بگوید.  
 آرش، دگر برای فزیک هسته می





جدول معرفت احکامال به قول حکمای دارالحداد

بسم الخلق الاعلای بدان که حکمای آهنگر خانرا با زمره  
آهنگرهای دوری سنگ مرصفت میگرد و هر سال از بهار تا اواخر  
موسم گردیده اند و چگونگی آلات و مواد آن سال را از طبع و خوبی آن  
بنا بر آنست که میگردانند و در رسم گویند ابتدای این دور  
را از سیقان شیل گیرند که همان سال موی باشد و او را بدین  
موی برقیما خلق و آبشای آن را از خند قبیل گیرند که همان سال کا  
و جنگ ناما دور ملت با عیما همدا ریا شد و گذشته آن کا و به دست  
ملک و سدا سال را از یون آن آب را قبال مراد در حد و نیمه راه  
داند و با اول را از اجما میگردند که در بر سیمای آن جنگ تمجلی  
صداست - غمینی واقع می شود و آن نور و اول سال ایشان است و این  
سال تیکو فال فرخ مال که مده می شود سال هفت سال از دور سعه  
که آن را به زبان خلغی آخوند شمل گویند (یعنی سال کا و) و جسام  
داند که هرگز سال کا و در آید بسند فراوان با دور بر جان و سوال  
مردم خیر آن از در گذشته بسیار بود و عمر حکومت گوفا با شد و خاست  
دستگیر شود و اتفاق در ملت حادث شود و تلفات جنود و سرحدات بود  
و با رفا بینی سران به آن چرسد هر مولودی که در اول سال متولد شود  
دا و از زیرک و خرد مسرور و کجول هیچکس آخوند و صیغونه اسلام استین  
نخورد و آنکه در اول سال با وجود آید سمار بود و سخطم شیخ و  
تا از ایران بیرون آید که در مرال به دنیا آید تا ران و مدبر  
بود و سماره خلق به پیروی رساند و الخلق اعلم

جدول وقایع قبل از ظهور آخوند (واحد: روز)

۱۵۳	از بین بردن تمدن	۲۵۳۰	اختراع تمدن
۸۵	کشفن قلمها	۱۳۳۲	اختراع عدل و سواد
۶۴	سوزاندن گنابسا	۸۲۱۹	اختراع کتاب
۶۳	ظهورت الکتری	۵۵۱۷	ظهور علم نجوم حیات
۴۳	اختراع چاق	۴۶۱۳	اختراع قلمت شماردین
۳۲	اختراع جنگ	۲۶۷۷	اختراع اتمت آذینشور
۲۲	کشف شی الخمر	۲۵۶۲	کشف ملل خوب و کویف
۲۱۵	درگرویت زمین	۲۵۲۲	ظهور سوبت کویوت زمین
۲۱۲	تفکر حرکت انتقالی زمین	۲۲۱۳	شوت حرکت انتقالی زمین
۲۱۱	تفکیر حرکت و قیوم زمین	۲۲۹۲	شوت حرکت و قیوم زمین
۱۳۴۷	سقوط آخوند		ظهور آخوند

سالنهای سال گاو (آخوندبیل)

استخر حاج دانشمند فقیر آقای حاج میرزا مرشد حاد  
نظن المعاملک سابق تیسران  
با تجدید نظر داند نمند تازه کار جناب آقای آهنگر زاده  
هر نسخه که به سهرشتی خمس الاصلاح مستخر جمع مرسیده قلب است  
و موا خده می شود



به تاریخ ۷ بهر زم را آخوند شمل ۱۳۴۴  
نظریه تحمیلات جناب جلاستاب اجل آقای میرزا مرشد خان  
نظن الحمالک در مجموع و در وجه غیره به موجب امر مقام  
منتهی ریاست حدادان علما مدعا تجدید لغای و تقویم بنا را به  
دریافت وجه و دا خلقه معمولی به ورستی خواهد بود

بسم الخلق الاعلای، سها سها و کوی و حوسه و ادبا و در پریشو  
اجاف و اجما و جمهوری ادبا و ری و مظللم نوم ما و دشمن جهسا بن  
سرمای ما محجرا ان (ا شنا سها به رومه) در آید چش با ۱۳۶۶ قصل از  
حضرت امام ۴۵۰۰ خمینی قمری و سال هفتم از زردین و انقلاب ایران توسط  
فقیه سیه - که آتا رنگیت با آن ظا هر شه و می شود - با ری، این سال  
فرخ مال که مجدد می شود به طالع مرصفت با لیر بر بقی ۲۰ درجه ویشی از  
۲۲ دقیقه بیت امام و حکمر بشاره به هفت کجانی (ا ریاب متشابه  
فقا هت و سقا هت و وقتا حن) و کلیه دلالت دارا در ترمیم گرمای تابستان و  
سرمای زمستان و کثرت سیماران و وحدت شیرما را ن و فرا و نشی  
سیماران و صدور و در جمهوری ادبا و ری (ا زنی خلق به خار چا ا بران  
نه به میل خودتان، بل به زور کارکنان و دهقانان و کشف چندین  
سوزا خموش و عجز که آخوندی شوش و از سرستان ساکت و خموش و رفته  
از هوش و کثرت و لدا لجموش که مینشو عمویش و او دنیا سها رها می مردو  
زن و روشد گری اهل وطن و نجات دادن خاک میهن از دست بیگ ملت  
شیخ خورگدر و او خلاص سیماران شیوخ و پسر هر هردن سنگ و کلوخ  
و بلانده شدن ا پروا و بی لاف زدن اعتمایان و منجر شدن به انقلابات  
و رسیدن زه حسابات که سرطانی گوفا هوا رها ملوات



از خون جوانان وطن لاله سیدیه

چون درش معمه ۱۵ ما و شهر بورا سیمار کباستان می مطاب با ۱۸  
رمضان داد دست در آزا نویسه تمقرا تجانی، احتمال خسوفی بین امام  
است و سخیه عا سفدر بود استخر حاج حیدر و عمل معلوم شد که این خسوف  
تحت نظرات و درخا راج زما را ن دیده نخواهد شد اما آتا ر آن  
روز کار جمهوری ادبا و ری را بشیره و تا رجوا مفکر انشا الخلق

کسوف مرئی ماوراء بحار  
چون روز چهارشنبه ۲۸ ما مراد انرا ا مچرت منه مطاب ببق ۹  
شعبان در اسیح و به ریگد نمر ا حتمال کسوف مرئی کسوف بین ا برت در شب بر سر  
سها و ایران بود استخر حاج حیدر و در آخو معلوم شد که مپا ر زات  
بخلبای ایران آتا است با این کسوف در ایران دیده شده اما آتا ر  
ان بر طرف خواهد

اول معرفت و رؤیت امله  
محرم - در سوره "الف" و معنای آن روزی نگاه کنند  
مفر - در سوره "الذاری" و با از رسیا و سکا و کنگد  
ربیع الاول - در سوره "ناس" و روی معود نگاه کنند  
ربیع الثانی - در سوره "الفجر" ۸۲ و تلفات جنگ نگاه کنند  
جمادی الاول - در سوره "تاه" و اختلاف بین فقها نگاه کنند  
جمادی الثانی - در سوره "الانشاق" و عقده شدن لاشعش نگاه کنند  
رجب - در سوره "الین" و روی گیاه نوری نگاه کنند  
شعبان - در سوره "الغالب" و نقله شدن آخوند نگاه کنند  
رمضان - در سوره "مریم" و اساری معلوم نگاه کنند  
شوال - در سوره "الرحمن" و بیوی الرحمان زمین نگاه کنند  
ذیحجه - در سوره "بقره" و روی آخوند نگاه کنند  
ذیحجه - در سوره "التاس" و پیروی مردم نگاه کنند



# گایانه

## طب اسلامی

بیمار: [ با ردا و شب کلاه سفید در حالیکه تسبیح در دست دارد ]  
آقای دکتر! امام زین العابدین سید روحش بده، مردم سر داره منترنگه.

دکتر: [ پس از معاینه دقیق ] بذر میگویند زمین داری، چند تا آمول و ستامین ۵۰، چند تا قرص میگرنل و یک قرص شربت تقویتی برایت منبوسیم اگر خوب استراحت کنی خوب بشوی. ان شاء الله تعالی (بیمار رهنمود)

بیمار: [ نسخه را میگیرد ] آقای دکتر! این دو دارو را برای سر سردی در ماه خا شون خوبه، مظهره ما سون آب نندسه، بیا سکه و کشی منبرسا را تا غایب کنم روزیم سر. دوا بی که ان شاء الله رده شورنداره. سدونی آقای دکتر! اینها همه از لطفه ما باشه و واهای اغلب بلغمی مزاج هستیم.  
دکتر: نه پدر شما شلغمی مزاج هستید. اس دواهای شما هم مال دوره تقویا توبی است.

بیمار: آقای دکتر! این قرص المادق نوشته، مرحوم حاج صد عباس قمی مهر درما فتح التیان از خواص نمبر نسا را نوشته ...

دکتر: [ عسائین ] امروزه علم مدرن ...  
بیمار: علم مروزی طافوخته، نگندنم خودم زجر و جفا باشی؟  
دکتر: [ غوغی را با جمع دور می کند ] آه دمان را قورت می دهد، تمام ما حان طوفی کردم، ما سون آب نندسه و تمام شوفا می کند، عسیرنما راه هوا تعلق دوا در دستماست.

بیمار: آقای دکتر! قدم نمیدر پی می کند.  
دکتر: [ پس از معاینه ] متاسفانه بذر معده ات دجا رفغونت شده، روزی ساعده ۳ آمول بتنیسیلس ۵۰۰ و آحادی نزرین کنی، یک شربت ما زل هم بری هم روزی سه قاشق مربا خوری میل بفرما کنده، بعد از یک هفته سنا کشیده دوباره شما را کتم. (نسخه را به بیمار می دهد)

بیمار: [ نسخه را می گیرد ] آقای دکتر مرحوم بلامحمد باقر مجلسی در فلسفه التفتیحین می فرماید که دوا ای دل درد تنفیه شیره گل خورزه رس و خوا ندریشت الحمد و حقن د قول هواله، که انشان سر زیا رت اهل شورورود و نبش باک باشد به امددها وینج تن آل معا اگر دل دردت مثل کوه هم اومده باشه مثل مویزه، مگر کشیده ای که حضرت آیت اله منتظری در خطبه نما ز جمعه از ما له ...

دکتر: [ چون حالش کمی بهتر شده ] دوا به ما می شود (بله پدر شما شنیده ام) معا نگاری مکن که آیت اله تیرین فرمود، دیگر امری نیست؟

بیمار: امری هست که هم ما بنفرد در پی می کنه که وقتی دولا منشم نیوتونما و نورا بت کتم.  
دکتر: [ پس از معاینه دقیق ] پدر سهره کمتر جا حان شده و مشکوک به آرتروز هستی، این مغزی تا ما را لگرمه سن الان باید به روی عکس برداری و لاکا ر دست می دهد. احتیلا سنا به فیزیوتراپی هم سروری.

بیمار: [ محزونیا معزا می گوید ] آقای دکتر علت همه اینها کثرت محاسن است از عقده گرفته تا ضعف ای، عکس برداری هم پیشخوده، دوره حضرت رسول که عکس برداری و جی بی تریای نبود. کتاب طب الرقا و روایت می فرماید که بهترین دوا ای کمردرد اینه که انسان هر روز بعد از نجات ۵ بار با آب سرد غسل کند و روزی چهل موزیا بسته سنا د چهارده معصوم بخوره که هم کمردرد تقویت می کند و هم توبه باه را. «سنا» مریض با بددنی آیت الکرسی سه بار زون سنده و ولطمه سبب الر حمن جن هم همسته با خودی داشته باشد. حضرت امام خمینی دامت برکاته ...

دکتر: [ در جا تکیه داد ] تکیه به سنا بت می کند و داره منغمز می شود (بله، بله، ما خمینی ... پیشوای مستغنیین ... همه اینها از سیرت سراما هه، ولی شایطون با بنفرد دانسی و معلوما تارید (بوز خند) ؟

بیمار: شما آقای دکتر در علوم و کسبی و ادبی، ما در علوم لدنی، شنا علمک داری، ما علم سینه، شما علوم ما سوتی می دانی، ما علوم اهلوتی، ما دینی شوفا سدا ایم ولی در تفکوا باحی رسیده ای بیکه همه جی، مثل آنته می آد حلو چنسا مون، من خودم هم تسبیح و هم تسبیحه، هم ما لم وهم معلوم. حالا چندتا

سوال از تو می کند تا سدا انی علم مروزی در مقابل علم قدیم بقدری ارزه، (بیمار تسبیح می اندازد، به چشمن دکتر خیره می شود و می گوید) نگوسیم سوت بی مزه جبه، مززی بی سوت کدا هه؟

دکتر: حتمن می خواهی بگویی بی سوت سی منزکله من است و ...  
بیمار: همسته که نسینمی، اگر کتاب ا رقا در مرحوم شیخ مفید را خوانده بودی، می دانی سوتی که بی سوت سی مززی با زو مززی - بی سوت نمک بلور.

دکتر: [ با بی سوتیگی ] آلا کرا ما زه نفر ما کشیده سیدان دیگر بریم.

بیمار: بگذا ر بخت کنیم یک چیزی نفهمیم، مفر ما که نخواست چه بزه ای می دهد؟

دکتر: [ و آله من بخورده ام که بدانم ]  
بیمار: آسان نیا بدختما خودش تجربه کند، آدم از دلیل عقل می فهمد، اگر در سانی قفا ی حاجت کنی اول مکن دور

آن جمع می شه پس اول شربینه بعد از مدتی اگر سیرا غ ان سنا بی و زبزی را لند کنی می بینی گرمزه پس در مرحله سمد تلخ می شود، و اگر بعد از دوما سیرا غ آن سوزی خشک می شود و شورده پس در مرحله سوم شور می شه، انرا اخفرت اس با سوتی فنی در لعل الشرا بی منظور تو می دود.

دکتر: [ با خنده ] الحق که شما غیبی و رده سنده، دست و سولای می نذاره؟

بیمار: حتمن اسم عوح سن ستر را شنیده ای؟ می دانی که عوح ۳۰۰۰ سال عمر کرد اما لایق سوتق که بود؟

دکتر: [ در جا تکیه بدختی خود را کنترل می کند ] حتما پدرش بوده و خیلی به دختلن او عزیز بود که به سنی مشهور شده.  
بیمار: نه تا سمن، عین دختر خرت آدم و ما در عوح بود که ۱۲۴ سال عمر کرد، اینها از اصول کانی شیخ کلینی مغول است.

دکتر: [ از جا بگفتند در جا تکیه با نا رحتی در انا قدم می زند و دمیده سنا مت نگاه می کند ] استرا من که هیچ هفت جد پدرم نمی دات.

بیمار: [ ساعده ] برادر خیلی از مرحله برتی، اینها هاش ابن شت ا نکشت شست خود را نشان می دهد ] و اینهم چهار شت ا چهار نکشت دیگر خود را با لایب کرده در جا تکیه ا نکشت شست خود را خوا بیا نیده، حالا لگوسیمیم یک کی صالح بنه؟

دکتر: آ خر یک چنباری سنا لندن داره؟  
بیمار: این حرف را زنون سنا در فقط کور سنا پیشان خود را بیزن، سنا یک مکتفک لکف فرعیه و مرغوبه داره، در کتب طب سنا سنا سنا و سنا سنا آمده و مرغوبه سنا طوبی در هفتدن جا و روایت فرموده که یک سنا سنا، سنا سنا که با لاکسیر دو کلاب سروی عطا ا زار کند.



# گریه خند



اسماعیل خوئی

## پیام یار

جناب تا درنا دربور!

نخست، برتودرد،

ارچند،

در این ویژه، چنین الفاظ

مرا به کار نمی آید.

(تویا و یار نشی،

زین روی

عجب مدار اگر زی تو

جز "زدها ن بیا و دشنام

پیام یار نمی آید"!

تو کی زبان خدایانی

کدا زتیار خداوندی؟!

دروغی این هدرسوار!

چگونه بر خود می بندی؟

تو کوزبان خدایانی؟

چرا زخلق گویزانی؟!

خدا بگفت،

خدا خلق است!

خداست خلق جویرخیزد

و دوزخی شد اسکرزد

که از مصمم بدی سوزی

به جز شمیم گلستنی

بیشت وار نمی آید.

دوشاخ دیو ختمار بود؛

نخست تا دودود بگرشیخ.

شکست شاخ ریخت،

اینک

تنگا مکن که چه خوش تا زده

سیاه کاروهنر برشیخ.

در این تیرید، هویک، ازنو

به جوزفرا وار نمی آید.

سدان زمان که چنان افشا

که خشم خلق به هوش آمده،

جوان و پیر از هر هوشی،

حدیث شویبت چنان گفتند

که سگت هم به غروشت آمده،

شورا سکوت رسالت بود؛

"رسانتی که ردالت بود"!

کنون هم، ای بدای ای سخاوا!

الا نسیره نا درنا!

اگر کدنبش زنی بر ما

- و هر چه پیش زنی بر ما -

تنگت نیست، نخواهد بود:

چرا که جانوری جزا ر

ز تخم مار نمی آید.

تورا قضا من کنیم، آری:

قضا من پوست همین،

ماری،

کدنا من نامی دیورزت

دکوبه با دوزبان کن را

در این دنیا ر نمی آید.

کدوبنا من رشنیخی

به میرکان قیام خلق

روند، خرد و کلان، بر باد.

تو، لیکن، ای بدای ای بدکار!

دل از این بدعت بر دار؛

که بیخ تلخ ستخا می،

در این خسته ثنا خزار،

دگر به بار نمی آید.

(ویا، چنان که شوخود گفتی،

"به آبروی (وطن) سوگند،

که آبرفته دکوباره

به جویبار نمی آید"!

بهار بپشرس این باغ

کشدت بجای نکات نیست.

خزان حکا بت، جان سوزی است!

ولی تمام مکتا بت نیست.

بسیار دیگر می آید.

بهار خوشتر می آید.

ایا کلاغ زمستان نخواهد!

به مرغوا، به هفت نالی

"کدوبویا و نمی آید."!

بیست و دوم مهر ۱۳۶۶-اندن

پارا زما دربور است.

## یادداشت

آهنگرسانی، انگشت به دهان مانده بود که شماری را که اسماعیل خوئی را ایمان درخستا بود، در کجای شما ره "نوروز" چاپ کند. ما گفتیم: بهترین جا برای چاپ کردن چنین شماری بخش گریه خندا ست.

پرسید: چرا؟

مثل همیشه گفتیم: مثل همیشه، به دولسل:

نخست این که نوروز است و ما می خواهم برویم به مریخی اولار

سال - و میرویم به سفرهای چه نخواهی،

و دوم این که ما که رهنمیه مریخی اولار، که سخن گریه خند

که تا ندکه تعطیل بشود که، درست است؟

گفت: درست است.

ما میزدانستیم: ما، که از روی جاری است که می گوید درست است

سه دولسل:

نخست این که وقتی که داشت می گفت درست است، خام کردید.

و دوم این که ما میزدانستیم که او میزدانکه ما وقتی که می خواهم

برویم به مریخی اولار، سخن گریه خندا که ساید تعطیل شود که،

- اما ما یک شتر که نمی شود که سر و ساین بسازد به اولار و رده

می بود؟

ما گفتیم: به اسمی نبود.

و گفتیم: ما هم می خواستیم تیبای یک شعر سونه کار را هم آوریم.

گفتیم: می خواهم با دو شعر این کار را بکنیم.

خفتیم: اصل شعرا دربور اولار نیز در کنار شعر اسماعیل مریخی

تا خدا نسدگان گریه خند بزیاید اندکه ما سیر، همچون اسماعیل

به راستی در ما نداهیم که در سر خوردن این شعرا دربور، سه

راشتی با یک گریست، آیا ما را اشتی با بدیدید.

ن.ب.م.

## از اسماعیل خوئی

### به نادرنادر پور

در دفتر شعرا زده تا درنا دربور، هیچ دروغین، که من تنها چندی پیش پیش از ندکه آن را بخوانم شماری زده ام. من به نام "خطبه عزیمت"، که تا عزان را در رویا روشی با گمانی سرود، است که تا آن را، به طغزل استند، "بیسمران سخن" می دانند و می خوانند.

و گویا نداهان؟

"بنا می قلم برد که" که "دست مست" تا آن را، و گویا پیش از قیام، نقلی ۲۲، بهمن ۵۷، با دروا ستای و "از بخت برده، یعنی چنبا نداهان است.

این اندام مرا من، چون نشی از دوستداران و بروردگان این گونه سخنواران سخت بی زارماند خوانا شد تا می ایام از نشی تو است، به راستی نمی توانم، به در خوردن دروغی چنین و چندین بدسگالانه، جز با چشم بپزازی سخن بگویم.

گفتن با بداهه شده باشد، این همه، که در دور روشن با تا درنا دربور، بنا غرا رجمند و دوست ما لبان خودم، به برای من به راستی درنا دربور نیز انگیز است، چه می توان کرد، اما آنکه ما، این جا و اکنون، با تا درنا دربور رویا روئیم که به انگیزه هائی بی فایده من فروترا زده نشی و پیش تا عزان و انسانیری خویش، به جهان نگریری است با زانی سر سر برده است که فرادان دیورزی - خوشخانه - بازگشت ما بدیرین نیست.

### نادرنادر پور

#### خطبه عزیمت

ایا سلاله، چوپانان!

که بری معجز موسیر!

به چشم ما قربان دیدید،

کدوب، به نال کتو کورید

طلوع کا و ملائکه!

به شیراز، و موگورید

نما ز صبح رها نشی!

و کرا سیدخا، ای خلق!

به با زگشت بر ستخا ست،

نظر بپزیره بر دارید،

کدوبویا ر نمی آید.

مرا همیشه، طلب این بود

کزین دبار، به جا بشی

ضمیر، من "به زبان را ندانم

که هم زبان خدا نام



# ماجرای ازدواج آهنگر باشی با عیال مرشد

گزارش برآشنگی اینجا نصب آهنگر زاده در شما ره گذشته آهنگر با استقبال بسیار روینا د خواتند که عزیز موا چه شد و اگر چه از طرف آهنگر باشی بیاسی مهربی روینوشتم و به مفتح بنده آهنگر امر کردند که در آخرین لحظات مفتح بنده موا ظب من با شد و ما مابن با روشنگری مفتح بنده موا آهنگر خانه و مفتح بنده موا را امروز امر مهران به مفتح بنده موا و خداوند مرا از غیب آهنگر باشی در امان بردار! آمین!

فصلیه: این دفعه ما از آنجا شروع شد که روینوشتم از عید آهنگر باشی به مرشد را به گویم آهنگر باشی که مهربانی با من تمام نشدند (که البته گوش تیزبینند شنید) به آهنگر گفت:

مرشد جان، به یاد آنکه عیال تو را خیرا به علت ضرورت تشکلاتی آهنگر خانه، مرتباً با من تماس نزدیک دارد.

مرشد گفت:

البته، وظیفه اش است.

آهنگر باشی گفت:

درست است، ما خودت به خوبی می دانی که من را و تا محرم هفتم و صبح نهم است این تماس بیش از این، ما با وضع موجود، ادامه داشتند.

مرشد، که هنوز نمی دانست چه مسئله ای بیخود مطرح شود، با صداقت تمام گفت:

این را هم می دانم، ولی ما بیش از آن با هم رفیق هستیم که در این مورد مشکل پیش نیاید.

عیال من، حکم خواهرت را دارد.

آهنگر باشی، مگر می توانی گفت:

درست می گویی، ولی مسئله به این با من دگرهم نیست، آخر هر چه باشد ما سلامتی من مرشدتم و او زن و بچه من درست نیست.

مرشد، که با این راحت شد و گفت:

یعنی... یعنی، می خواهم بیگویی که از طرف عیال من را ظهار و علاقه ای به تو دهم؟

آهنگر باشی، فوراً گفت:

نه، خدا شکر، این را بیگانه می داند.

مرشد، که می دانست سرخ می شد گفت:

بی غیرت، نکند تو سه و نظرت بیوفی داری؟

آهنگر باشی، که دست به آیه شده بود، گفت:

العیاذ بالله، این حرف ها چیست که می زنی؟

خدا را بگردان، مرشد بلند شد و بیود آهنگر باشی را شک می کرد و گفت:

سروا بخانه همین روزنامه در چه حال است.

مرشد بلافاصله گفت:

تخیر، همینجا رمان ببینم این مرشد که خیالی را چه به عیال من دارد.

ومن مانند ما و به آهنگر باشی گفت:

چرا لب و زبانت گند حرفت را نمی زنی تا تکلیف ما با این روزنامه، آغزانی روشن شود؟

آهنگر باشی گفت:

لطوات بغیرت و سعی کن کسی مسافتی نباشی، ظرفیت و درک آید بولولو زبک، خودت را به کار بسندازی.

که چی می شود که گرفت از بز، به خاطر که گفتم، بیگانه تشکلاتی آهنگر مورد نظر است.

مرشد عصبانی گفت:

خب.

خب، در آهنگر باشی که آید بولولو زبکی، تشکلاتی و امتیاز سیاسی می طلبد، سروا و به زاده با بیدک، بیگانه هر چه بیشتر در این رهبری روزنامه و انقلاب برقرار می آید.

خب، به آهنگر باشی به آنکه تشکلاتی، لازمه این بیگانه، محرم بودن من و عیال تو است.

خب.

ولایه، این محرم نیست، زوجیت من و او است.

مرشد، که از شدت خشم، کار آمد می زد می خورند در نمی آید، گفت:

مرشد، که می خورم، به حالت نمی کشی؟

آهنگر باشی، که از خطا را این همه خشم را نداشت، گفت:

من تعجب می کنم که تو، نمی توانی این تقیبه جدی در این رهبری آهنگر درک کنی و کلیه زبان های آید بولولو زبکی و تشکلاتی و اجتناب می توانی بر سر می بینی.

مرشد فوراً دزد:

من تعظوظ کردم به آن آید بولولو زبکی و تشکلاتی و اجتناب و سستی که لازمه حفظ فرساق شدن آید باشد.

مرشد، مگر نمی توانی و تا من سرت نمی شود؟

مگر از غیرت بولی بنده ای؟

این چه که زیا دنی است که می خوری؟

و بعد دست برد روی میز آهنگر باشی، زکاردی را که با آن نامه های خواتندگان را می کشم برداشت و آن را به طرف آهنگر باشی حمله کرد.

من بگه دیدم دارم در خون به راه می افتد، در را با زگر دم و دادم و کجک خواستم.

در طرفه العینی همه اعضای آهنگر خانه ریختند تو آهنگر باشی را از سر بردارند.

بچه، من به آنکه شما حال آهنگر باشی را به خبر خودت بخورده بودی، گفت:

چه خبرتان است؟

این تشکله چیست؟

مرشد، همچنان که در پایت با زکاردی در هوا تکان می داد، گفت:

ما از این آهنگر باشی می بچه، منته و دیگران که سخت

کنجکا و شده بودند، و به آهنگر باشی کردند و منظر بیامدند.

آهنگر باشی، که موش شده بود و خودش را پشت میز شترش قاپم کرده بود، با کنگت گفت:

نوشوشوشوش می کردم.

و مرشد آزد:

من و تو، که با هم شوخی تا موسی دانتیم؟

زن مرشد با شنیدن کلمه "موس" از "الف" نام "سوال" تزد:

موضوع تا موس چیست؟

والف نام گفت:

سرکن تا ببینیم چه می شود.

مرشد گفت:

چه می خواهد بود؟

(اشاره به آهنگر باشی) بنده موا، شوخی نظر دارم.

زن مرشد، دستش را به کمر زد و گفت:

چی گفتی؟

این غلطی های زیاد می هم می کشی؟

آهنگر باشی که دید پیش رو در مرغ و خیم ترم می شود، از پشت سنگرش

بیرون آمد گفت:

اعتبار شده، سوء تفاهم شده، منته هیچ همچین قدمی نداشتم، فقط یک شوخی کردم.

زن مرشد گفت:

غلط کردی که شوخی کردی.

مگه من کمترین مگه هر کسی بخواد دروم شوخی کند؟

آهنگر باشی گفت:

با ما مبرک کنی، مگو شما سیرا نقلی تا آید؟

کرده الله گفت:

ما را ببینیم یا ببینیم چی میگه.

همه رویش از همه مرشد زن مرشد، چشمه دهان آهنگر باشی دوختند و آب را به گدوسه با آب و با شرا و قورت داد و برو به سروجه ما کرد و گفت:

راشش بوقش من اطلاعیه کار در رهبری مجاهدین را چه به آید و چه مسر می آید.

آهنگر باشی را خواهم، پیش خودم بنگر کردم که غیر ممکنه کسی به خاطر مسائل آید بولولو زبکی.

سه صفحه ۲۰

## عماهای که ننگ در آن نیست ناقص است

زهدی که ریب و رنگ در آن نیست، ناقص است  
عماهای که ننگ در آن نیست، ناقص است  
شهری که بی ما موفقیه است بر و سناست  
دربا اگر ننگ در آن نیست، ناقص است  
دیوار و همیال، که شمال ای میثال  
زان شبک دنگ بر آن نیست، ناقص است  
هوزگروهای که شیخ آران آب می خورد  
گروهیای ترک در آن نیست، ناقص است  
بیرغره و وقت جمله، اهل عبا به دیک  
آسی که فلوه سنگ در آن نیست، ناقص است  
هرگز دنی که سر سر منبر کلفت شد  
گر فیدیا لینگ در آن نیست، ناقص است  
حلقی که رومه خوان در فرب است، بی رنگ  
گردسته، هونگ در آن نیست، ناقص است  
هر جنگی که اهل عبا کوشم دودرو  
گر بیربیا بلنگ در آن نیست، ناقص است  
روزنکا روه و کرگ و فقیه و شیخ  
دستی که دیک تفنگ در آن نیست، ناقص است  
هر لوله، تفنگ، که تصد امام داشت  
گر در عده دشتک در آن نیست، ناقص است  
روزی که امام گفت: "سیت الخلالا اگر  
یک جفت لولینگ در آن نیست، ناقص است"  
روز دگر که دولت اسلام ورشکست  
گفت: "الکلون پوست در آن نیست، ناقص است"  
در سبت پیش، قافیه نگار شد، ولی  
شهری که دنی و فنگ در آن نیست، ناقص است

هه

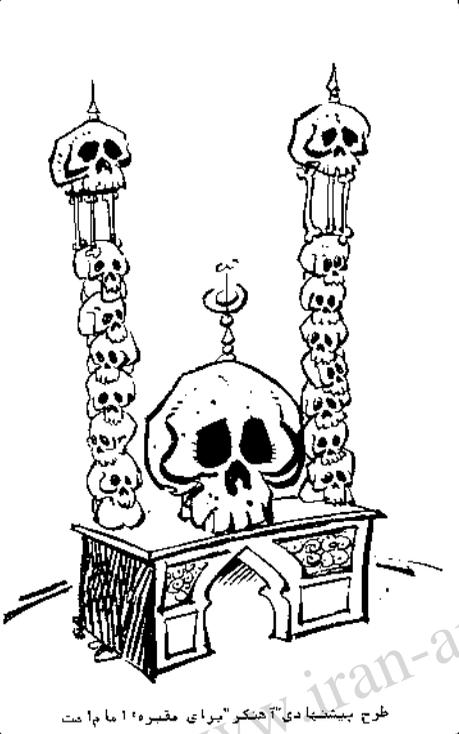
آهنگر، برای شوهری که طنز شوخ  
با ننگتهای تشنگ در آن نیست، ناقص است  
آئینه است بکنده این شعرو گاه نیز  
آئینه ای که رنگ در آن نیست، ناقص است  
شهری چنین، که وقت عبا بیوش و مشربا است  
کهنکا که حرفنگ در آن نیست، ناقص است  
من گورخیم می کنم دست گورکن  
با ری، اگر گلنگ در آن نیست، ناقص است  
تدا فتدا به "بچه" منته "که گفته است:  
"دینی که لولینگ در آن نیست، ناقص است"  
"بچه" کاغون



# دونامه

سرای حزب بوده دلت سوخته خندان  
 و آگاهان که حزب توده از خودمان  
 بودند و اول ظلمت به صورت ضمیمه  
 دولت اسلامی در آمدند، توده های ما  
 سگ کی بودند که علیه ما کوه سا  
 کنند. ولی ما که در شرایط کنونی  
 که خوشبختانه ما طغیان مملکت  
 رخت بر بسته و ما متحدیم مردم  
 را ما محبت مشترکشان رفت سرخود  
 متحد کنیم، محور عدم کینه  
 مشترکشان را با زمان و عدم  
 توحشان را از کسودهای دولت  
 اسلامی منحرف سازیم، با این کلک  
 را در خیلی از موازید، ملامت هم  
 اغفال لانه ماسوی آمریکا و هم  
 در سرکوت حزب توده ساز کردیم-  
 مخصوصاً که مردم مستضعف، ما از  
 سالهای سال از هر دو اسبابا کینه  
 بردل داشته اند، البته اول بسم  
 الله از اسباب حزب توده، شیطان  
 کوچکتر شوروی، ترس داشتیم که  
 کرچه فلکی می توانست کند ولی  
 می توانست را علیه انصاف دین را  
 ما متحد و کدند و به اقتصاد اسلام  
 ضربه بزند، کرچه ما با کینه فرمودیم  
 بیدیم "اقتصاد مال خوه" ولی ما  
 سابه تجربه هزار ساله اقتصاد  
 خردمان را داشته بودیم که دشمنی  
 امروز، چه در شرف بود و غیرش-  
 ما اقتصاد ما را مع اقتصاد حرکت  
 می کند و سیاست نه شرقی نه غربی-  
 ما در محقیقت وقتیکه ما مع اسلام  
 دولت اسلامی اقتصاد کند هم  
 شرقی هست و هم غربی، بیک چیزی  
 که هم به خود نشود مثل مریع کرد-  
 ایلینی لومون، میخود به ما  
 بیله مکن، هوشیو ما را رفت خنثای.  
 ما وقتی که ما مملکت اسلامی  
 - که خدا ما را در این قرار داده -  
 احباب کند، زنده کردن خودمانها  
 هم ما را می ننداریم، کبریات و نه  
 که حضرت رسول الله صلوات الله  
 علیه و سلم چه روزگار عمویش  
 اسی لبید آورد؟ امیرالمومنین  
 علی علیه السلام قبل داغ و وی  
 دست برادرش عقیل گذاشت؟  
 عمر بن خطاب بسرخودش را سگ  
 ما را ز کرد کتوتیتر از همه می طاب  
 که سرم مرحوم حاج آقا مظفری طاب  
 ثوابه جطور در این من مشیر میزد،  
 ولی امروز پسند در زندانی  
 اسلامی می رسید، حجه الاطلاق بمدعی  
 گلابی و ایت الله فاضل رادش  
 که جلوه بر سران و میراد براده بود  
 و ز کردند؟ انبیا لازمه حفظ و  
 نگهداری قدرت است لیکن ما  
 طبقه روحانی خاک و گلستان طور  
 دیگری سرخه شد، کج غمبستر  
 را از عدم ما را بر سطل زهر مریز  
 ما و به ما، مثل ازدهای حضرت  
 موسی، مظلوم مثل بر حضرت اسحاق  
 و جوش مثل حضرت عیسی کرده  
 است. البته الله تعالی تین کریم  
 نیز دست ما را ز گذاشته و باهای  
 جورا جورا از این سخ و منسوخ آورد  
 که انبیا حضرت علی که در شرف اسلام  
 در مکه نبون سال، توبیه کشیم -  
 تقدیم هر چه که الحمد لله بکرم ما  
 شده است، در راه و ادوینی سسل  
 الله هر گاری رود است و این نکته  
 خدا و رسول خدا است، امیرالمومنین  
 علی بن ابیطالب علیه السلام  
 و صلاح الدین ابوی در مکه جاها را

اعلام کردند که آب و اسروری مردم  
 شهرها نمی بینند توده غیرتدوین  
 کاری ندارند، لیکن حتی آن  
 سرگواران، وقتی مملکت جنگی  
 اقتضا می کرد، از این کار سباز  
 نمی رند، ما هم با رها گفته ایم که  
 بنا با ت مدام کار را در میان  
 شهرهای مسکونی و کوبیدن هدف  
 های غیر نظامی متلافی نخواهیم  
 کرد. این طیفه و مکتب ما است لیکن  
 وقتی تلاح لشکر اسلام در میان سیه  
 است، هم شهرها عسارت را بندان  
 کرده ایم و هم اسباب غیر نظامی  
 آنرا، ما حتی سفاخر سیه خدا از  
 کشتن اسرا و زخمیان حتی نیز  
 دریغ نکرده ایم.  
 ایلینی بلوتنا! استقدر از  
 "منطق شیطان" ات صحبت مکن،  
 سرگواران من فقط ما منطبق السی است  
 که ما منطبق زمینی و علم امروز  
 جود در می آید و توبیه منتهی اسم آن  
 را "خرافات" می گذاری، در مورد  
 جنگ سرپیچه بودی، اگر تو ما در  
 سخطا طغی ای در کار ت سیه چه  
 ند که وقتی توبت به ما رسید  
 خلاف همان منطق شیطان خودت  
 عمل می کنی! از زمان حضرت  
 آدم صغی الله علیه و آله لغتیه همیشه  
 جنگ راه انداختی و برای آدمگان  
 جنگ بودت را با هر کرده ای، کند  
 شیطان تو هم از جنگی که هنوز چهار  
 سال به پیش نه شده است؟ ولی  
 بدان و آگاه می باش که منطق مسلمین  
 اساس منطق شیطان تیرا زبروی  
 می کند، مگر با قدرت رفقه که جنگی  
 سیاسی سترا زده؟ یا اول کند؟  
 جنگ گزلبه اندس و اگر چه به شیطان  
 ما طرف از پول و خوش خیزیه  
 ممنون فرا تر برشته - انشا الله  
 تا قیامت هم گفته اند ما هم دهم،  
 مسلمون! سرای ما تبت جنگ هم  
 سینه ها کج نمده، جنگ هنوز در  
 مجموع خودی نه سینه ما است، و ما هر  
 وقت خواهم می توانیم تیرا خخته  
 بدیم، هر موردا تبت جنگ ممکن  
 است منطبق جنگ بین الملل اول  
 به انقلاب موسا استولی خیز شد  
 هم بروما دیر تا کول برن، دریم  
 است که این جنگ توی روسیه  
 کاری کرد که سگ کند، ولی  
 دیدی که در مملکت و زما می بودیم  
 هم طفر را به قدرت رسانید، توتوت  
 هنوز مملکت ایران را نشناختند؟  
 تا زه اگر این جنگ تبدیل به جنگ  
 موسسین الملل کند، بدین به نغم  
 راست است حضرت عباس! دنیا  
 را در شرف کفر می رود، بیکدار شر  
 این سرک کار فروری زمین کند  
 شود، خدا و بندش می کرد و او را سه  
 رسمیت نشنا دوستها بدت و اطمانت  
 کند، خنثی کن، در راه  
 در مورد اطفال از ۱۵ تا ۱۰ ساله  
 هم با زبوتی ای خود ابی عبدالله  
 حسین در س می کربیم که طفل غیر  
 خوراه این حضرت علی افر رایت  
 جنگ در محروا ای نبوی برادر زاده  
 و ما در سزین حضرت نام ما در  
 ۱۳ سالگی به رود بر سر ما گذار  
 فرساده، بچه های ۹ تا ۱۵ ساله در  
 ایران ما در سیمه تلقیات عهد  
 بر سر علمای دین دا و ظلمت وارد  
 سیه شده اند، ما هم تیرا برای  
 خنثی کردیم و ما را ای امامت  
 شیطان از لانه ما، امروز از لحد  
 الله کار را علیه ما است، سالی شیخ  
 و غرب طوری است، هم ما را شناختند  
 که یک بچه هم می خواند ما را دران  
 یک دکمه آنرا سگ رسنه زنده



طرح پیششایدی "تیکر" برای مقبره امام مات

خواهش می نمود، برادر کوچک و  
 کوش ما معرفت از پلیس مدت  
 ۱۴ سال است که طاهر این شیطان  
 بزرگ شاه و تانه می کند ولی در  
 عین حال خودکشتا سیه ای نفتی  
 آمریکاسی را در کوش بر سر سیه ای  
 رد می کند، در اسلحه هم سید قسم  
 منصفت اسلام در زمان است -  
 و اما ای خاص جنسی، او  
 قسمت دیگری از اسباب است  
 بودی که برادران حزب السی ما  
 انریزمان را "صرف خرده کاری"  
 مثل تلای و کوشی و خا نه گره سیه ای  
 الکی و خلوگوشی از خندان بدیم  
 و سوتی زند ما متعینا می کنند، سه  
 قدرت کارمان را خسته کند اسباب  
 خرده کاری منصفت لکه بخشی از  
 سیه است کلی ما مسوی سید  
 بوردی با دترس و هجت از خدا و  
 و روح خدا در سینه های منصفت  
 است مثل کت رسنی سیه ای و تلخ  
 کرده و او را قدامت شیطان سار  
 دارد.  
 گفته بودی از این سگ من شرم  
 انسوس می خوری و از این سگ فانی  
 هستم تیرسی، اولاً! ای شیطان لای  
 چگسکی به خودت گفت که من زخم من  
 روح الله غمینی هستم و زخم من  
 است تندرو، در بحر از این شیبت  
 که ما از زردن به ملکوت نیست  
 از می یاد، در تابیا س از کاسه  
 سریزاران کار فرماتنی و مجارب  
 خون و شوره حیاتی خود می نوشتم  
 و خیالت تحت ما تده حالا جالانها  
 صفر ۱۷

# موقفه داری شیخ

اشری تازه از "م.تا رفا"

-۳-

## موقفه داری شیخ

هفته بی از بوسه بر او بان گذشت  
 دهگده پرگشت ازین سرگذشت  
 خا که آن با غمخ خود قهقهه داشت  
 دهگده بینها بی از آن غم داشت  
 یا عیجر! "حیدر" ایجا دگر  
 "آرت پدر" بودگه آبا دگر  
 چندگرت گفت به او و کدخدا  
 بگذر ازین مسئله فتنه زنا  
 ما نهم چندانک این با دگار  
 فا ندیده دورا از "ایل و تبار"  
 لیک پدرهای تو هم مثل تو  
 بوده همه هستی آشنا گرو

پیر و جوان، هرکس و از زهره  
 بود چو ما تا نخورا ربا به ده  
 طفلی من، بیوزمین شما  
 مرتع کار و ان وز زمین چرا  
 تا زه تو جا لاشه بی کرم کار  
 تا بکشی دور زمین را حمار

لیک به ده، هرچه زمین خداست  
 ما لک فاشونی، ارباب ماست  
 روی زمین خانه اگر ما ختی  
 "مال" تو تا خانه نپردا ختی  
 "مال" تو! "ما فقط اعیان تست  
 "عرمه" ارباب "تو" از آن تست

مرد عبت ارباب باغ چه؟  
 باغ بود مختی ارباب ده  
 تازه اگر داری موری چنین  
 با بد ارباب بخواهی زمین  
 تا به همه خدمت ارباب به زود  
 تا ندی یا دبه مستان سرود

دادچو ارباب به شوانن کار  
 هرچه گاه و گفت بگا ری بکار  
 لیک کنی ریشه چور زیر خاک  
 داد ارباب بد آن اشتراک  
 چون سخن تلخ نکر اشد  
 طعنه! اوی جدوسیا رند

"حیدر" خندید که ای کدخدا  
 لغت مدها بنهسه می طعنه را  
 پنه بکش بیرون از گوش تو  
 کارگرم من نه رعیت، "دخو"  
 دانما بشقور چون و چرا  
 "مال گسی" نیست زمین خدا

آتشکس رسته به ارباب به داد  
 اوت مرا شیز به من و ایشاد  
 مرتع ده نیز که آشتو تراست  
 ملک شای عی است که بی چفت و بست



اوست که از زحمت ما می برد  
 حاصل ما را به جفا می برد

درده اگر من، نوم، کتا نیست  
 چنگل - اگر نیستم - الوار نیست

کا میون و بولدوز ازین بجوش  
 بی من کتا میبان و ترا کشور خوش  
 روزی ارباب از دست من است  
 لیکن با هر که جوم - دشمن است

هست چو محتاج من ارباب تو  
 نیست چنین لاف زدن ما تو

بسته چو بدسته ره مگرو فن  
 کرده دورا ما بظ وجدان من

حق من است این و نیستیم کس  
 با غم می ما زم آن بس

حال کفنتی شور عمو سخن  
 منتظرم، هرچه که خواهی بکن

دربی این کشمش گفت و گو  
 آنچه نهان بود، همه گشت رو

مردم ده، دادند نجوا کتان  
 از ستم ما لک مدتها ن

طوری این جنه گفت و شنید  
 پرده "ارباب با رعیت" درید،

کر همه سو، روز دگر کدخدا  
 بود گرفتار سوال و چرا

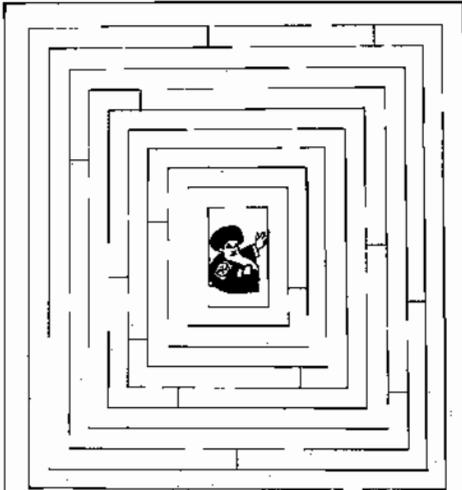
مردم کتا گفتند احوالشان  
 "حیدر" شد قله، ما لکشان

کار که در دهگده با لاکرت  
 "حاج چولی" ما ندانان در گفت

تا شکبی کرد به شهران سفر  
 تا دهدا روض به ما لک خبر

آن کس، بدر خلوت با کدخدا  
 ماندنشان، یا لک ارا گفته ها

روز که شد، افسردا اندا رمزی  
 آمد درده، بدر زبان آوری



به دنبال و ممبا را نه ای، اخیر شهرهای ایران به وسیله، هوا بیسماهای  
 منجا وزین عرفی را، ما متا زترس جانش قهقهه در، جسا را ن  
 نرک کند، ولی به ملاحظا، ا یعنی، را، خروج و را چنان، بیچسده  
 درست کرده اند، تنگه نشی، ندر ا هن را پیدا، کند، به خاطر اسلام عزیز  
 را، خروج ما مرا نشانش، بدهید و، مفر به شلاق جا بزه بگیرد.

گفت: بنسیدم ده با غی شده  
 یا به سر مذهب و فاشون زده

بیوطن خاشنی از راه دور  
 آمده اینجا بی تحریک و شور

مشت خوری هم که شما بوده اید  
 لب به "شکر خوردن" آلوده اید  
 فاشان را زود بگو بیدگست  
 تا کشتن پیش شما سر به نیست

بعد، بنهیدم همه تا ان را به چوب  
 تا دمدا رجا جنب جنگل غروب،

افسردا اندا رم سی داد دگر  
 یا به زمین گفت و فربا دگر

نیک کسی ورا با سخ نکفت  
 کشت دهنتا همه از بیم چفت

"حاج قلی" فرخوجن خبک باد  
 کا غلی آهسته بنسنت نهاد

افسر! زکوده چشم سیا ه  
 کردید را زخمه با کا غذاگا ه

بعد، افسردا دوزا اندا رم را  
 حیدر! ا در وسط ان دوتا

دادند: "ای زده پد سوخته!  
 پی تویی ن، خاشن سر سوخته!

با لکدو مشت کشیدش به خاک  
 مشت بگو بیدیده قدم هلاک.

"حیدر" فرید: "اها نت چرا؟  
 شمت دزدی و خیا نت چرا؟"

داد دگشتا افسر: "ما در فلان  
 فرخود دتی، بروغه، بیخود سخوان"

"حیدر" به رطقه: "ا و اندا رم ها  
 کیسه، بوسگشند، ما خود را"

مشت و لگد ا نقدرا ورا زدند  
 تا به زمین افتاد، محال بند

وضع سویی بگر خوشین ا و  
 بردشده را در فرم و

بعد، به یک فرمان، زان ندا ما  
 لانه، "حیدر" زادا نداجا،

در کا مویستی که سوا رش شدند  
 رفتند از راهی که آمدند.

ترس ز نور دلها جا گرفت  
 یا س و پیر شای، ده را گرفت

ده، بی زان، ز نوخاموش شد  
 شکوه زان ربا به فراموش شد

کا جی ز "حیدر" "ما ترس و شرم  
 بود سخن، لیکن بنهان و ترم

تا که سرا با جام بی ا هفته بی  
 "حیدر" بیکشت به ده، بخسنه بی

مردم ده، با بین سرها همه  
 حیدر، به لاسویو ا همه

کمکم، مردم همه کرد آمدند  
 دور و سر حیدر، چنبر شدند

گفت به آنجا که چها دیده بود  
 بند کجا بود و چگونه گشود

حمله، زان ندا ارم به آن دهگده  
 بودن سر خشمه، ارباب به ده

تا که رسیدند به زاندا رمزی  
 رفت به بهدا، ری و شد بستری

سده که مدتی بی، به پیوسته اید  
 تا کیته، پیش و کیلشن شنا فت

مرتع و دوسیه، شبت داشت  
 محکم با بدر جریان، می گداشت

گفت: "بیلی، مرد دقیقی است یا بر با پیدا ریک، شدا زوری دین جا چی رباب، که مرد خداست دامن او پاک ازین شیشه هاست جا چی دیگر که بیو که خدا نژیوید مومن دانم دعا جا چی سومهم "جا چی قلی" است اغیدبا لینه هومون متقی است از طرفی هغف که در شرح هست از حد و دوشن بود و جفت و بست هغف اگر چند که کار بدست خلع بد زکار فر که هغف نیست کر چه سخنها جواب ناماست لیکه باگوم به شما حرف راست بر من، چون نکته دقیق است و کم می بر من خدمت آیات قم تا نشود جت بر من تمام من نگشتم نولیتی، والسلام!

مجلس استیگونه به آخر رسید باز نشد شیخ آزان تا آمد کرد همان مجلس، سینی خراز تا که بر میز بندجما عت نیاز مسجد، در غصی مال بشیم، فرق نمی کرد و یا در جیم اصل همین بود که مسجد بود شیخ در آن شیخ جما عت شود

از که به آریا ما ن پیوسته بود بیشتر از آن غده او ایسته بود آیا ما مرده تکلیف چیست؟ خامه که با آنها با بیت زمست، خوب تکه کرد که در استین تحفه چه در دهجت مال دین کرد بشیم که بود چخته ایل، خوب کند هرجا خواهد، بشر.

بست در با غچه و با ادا گشتن روان جانب "دولتسرا" بانی دارد

**کمک مالی به آهنگر  
وظیفه همیشگی  
شماست!**

داخل و تصرف که به انداز است بی نظر واقف، و روا راست جز که کند واقف، روی شیخ از شرط شیبستان می سپهر نماز، شیخ، ازین نامه برینا ز کرد در فلک جا رم، بیروا ز کرد دادیده، هرکس، هرجا، ملا تا ده دیگر، ما هجا، ملا گفت: بیبا بیید که دین تا ز شد وقت ملا دادن و آواز ز شد با غچه را داد صفا صبح زود جمعه شی، با غچه را در کشود جمع شدند، ز همه جا اهل ده شیخ به منبر رفت با حوصله کرد دعا اول، آریا با را بعد بگا یک همه آخ با را

گفت بخوا ندبیر کند خدا دستخط رسمی موقوفه را گفت سبب: "ما غچه وقف خداست توثیق با غچه سر من رواست در طرف قبله، این با غچه با ز هست مملی و مقام نماز فرض بود، سن کتاب مبین - سا ختن مسجد، بر مومنین

با به مسجد، مستون بنا است، استن دین است مستون خداست، داد زده، ز گوشه چندن جدا: "مساله، مساله، سخنا!"

گفت: "بگوید، بولی یک به یک تا بکشه دگا رشا را بکش" "اینج غلی" گفت: "تویا هرما ز جرسی از غصی و از غص با ز نیست چو در غصی با بیونا ز هست چنان در غص، مسجد با ز؟

گرفتند صدی توازین فسه هیح با زیگوفین من وزان سر میج با غچه، همی را، وقف نیست مال بدیشم است، شریعت یکی است

وقف ما نی است که مال حلال عرضه کند ما مال و منال مال کسی، ان شود و وقف کرد آن هم ما لی که بود بیزرد، "، شیخ، کمی سرفه و که که نمود تا گد درین با ز رفوه نمود

جیب که از چاله، اول گذشت در شله، دوم، او رونه گشت بود بقیین، کان تله، با هر سبب تشبیه گشته است همان بنی مشب ورنه در آن جا ده گشت و کار نه تله می بود نه می چای خکار رفت برین جا ده میس فتنه ها رفت ز خاطر، همه، رفته ها ضبط شد اموال "حیدر" جدا گشت ز شش کار گر کرد خدا مالک ده، تا که چون برق و باد مرتع ده را هگی شت داد تویست پرونده "حیدر" رسید - تا گندا آریا غچه قطع امید، نرگس را "گا و سرا" جا نه شد - ده گنده را وارث بیگانه نمود وارث بر ونده چو شانلانگان دوسیه شد، با بر مور زمان دیگر آریا غچه حرفی نبود "نرگس" هم بی خبر از قلم بود، اکثرین آریا بر سر بود آریا غچه را و عده به "شیخ" داد با بود ازین بخش هرجا سخن هوشنی بود، به جز موزظن

تگر خدا، شیخ عجب خوب کا شت تا مدها ز راه، زن و باغ داشت "حیدر" "شوخسته و نا کا م مرد لیکه ا جا قش را با خود می برد حاصل او در یه مرد خداست "شیخ تقی" حافظین بوجه هاست

شا باید زبیرکت انفا من شیخ کرد، با آریا هم، با آریا من شیخ، نیت و اعمال دگرگون کند ظلم و ستم از سر بریرون کند و زار شحمت او کد خدا قطع کند پستی اندیشه را "حاج قلی" "گدترا از حرم بول بندد بر مرزور عبت نزول

شیخ بی روفه به هر خانه رفت صحبت آریا غچه و خانه رفت تا که سر انجام، بیس از هفته بی آمد آریا با به اوسته بی کرده در آن وقف دو هکتار باغ توثیق شیخ بر آن چون چراغ

جا لا ز ما لک وزاندا رمری با زنده دوسیه، دیگری با همه، بیله، آریا با ده با غچه اش دیگر تخمین شده مرتع ده نیز آریا اهل ده عزم گند، نیست دگر مساله، ده گنده از دیدن او شادند از بست تر منندگی از اشدت با ز بگه و بیکه، بی قال و قبل از مرزومه بیو که کیر دو کیر مرتع از شبت دده ده گنده زود تر از نشقه، آریا با ده بیسترا از آنکه رهی بسپرد ما ناله، زورمه بگد زود صبح کچی، جهره، جنگل کمود "حیدر" شدر هسیر کار زود ما نده ز تنها بی خود در عجب بی خبر از نشقه، بنیجان شت - بود همیشه بر سر کد خدا همواره و بدر همه، کار جا

لیکن آروزان با یون خویش گشت به حیدر که "سرو، مغیر بی"

جیب و بیجیب، خم بی شنه گذشت و از شبت کمر در دگشت تا که لفظان شد و شدا بدید آشتی از دهره با نه کشید حیدر، بدره، در تاره سوخت و ز شرا تن او، سوخت شت شد و روز آمدوا من کشید لیکه دشر حیدر را کسی ندید بست همان ساعت پرونده را داد به جا بنا خسته سه انجام سرفت وید مستری بود ای خام کشت کز آرش که تما دف نبود خود کشی مردی دیوا ته بود بدگنده ا کتا ز آریا با آریا با مانده بیس مساله، نیو آریا با جا ده - آنجا که تما دف نمود آریا آن جا دته - یک چاله بود چاله، اما می که کمین می بندد پوششی ز غچه به آن می دهند چاله، بیگانه، که به تا کنده بود پوشش آنها ز خس آکنده بود

BY: A.SAM









اختراع حمام بخولی از شبان (ع) است که دیوان را فرمود برای او ساخته

اختراع علم موسیقی و عهد زینالقوروت حکیم بنده آمد  
اختراع خارقه زدن سیخ و شام از منوچهر است  
اختراع بازی زدن از اودیش بابا است  
اختراع تکلم بلف عرب از عرب بن نعمان و آن پادشاهی بود از بنی حبر  
اختراع نازبا به زدن و دار کشیدن از ضحاک است

۵۰) با قلا

۴۵) طبیعت آن سرد و خواس منحل و منفتح و سریع البضم است  
منحه جهت تنقیح حبه و شش و تقویت آن و تسکین سر نه مغز و تقویت و شپوت نافع  
است ضداد پوست آن جهت بیق و برگ دیوست بیرون آن جهت خوشگی آتش  
و بوق مغرب « شرد آن » فسخ و نقل دماغ و فساد لحم و ذکاوت « منحل آن »  
مقشر نمودن آن و بوشاشیدن در آب و درختن آن آب و پس بپوشن با روغن بادام  
و دوامهای تنه مثل شتر و درویشانی و نقل و میبکد و با اسنان خوردن آن است  
مغزین الاویه

۵۱) بیوت ائمه نسبت پیغمبر

۴۶) در حدیث صحیح وارد شده است که ما روایت از ائمه حضرت  
کافلیم «ع» عرض کرد چرا قبول میکنید که عامه و خاصه شما را به پیغمبر (ص)  
نسبت بدهند و شما بگویند به این رسول الله و حال آنکه شما اولاد علی میباشد  
و پیغمبر جد مادری شما است حضرت فرمود اگر پیغمبر دختر تو را خطبه کند آیا  
قبول میکنی هارون گفت بلی و حضرت میگویم با آن بر هر چه و عجب حضرت فرمود اما  
من پس پیغمبر دختر مرا خطبه نیکند من دختر باو ندهم هم است با موسی و  
درد او بی حضرت فرمود که زن من بر او حرام است و حلال این است  
زهر الریح جزایری

۵۲) بلاهت و ابلیهی

۴۷) شخصی را دیدند که تسبیح در دست داشت و میگفت لایسجان الله  
لایسجان الله یعنی نه سبحان الله نه سبحان الله باو گفتند چرا چنین میکنی  
گفت میخواستم سی و سه مرتبه بگویم سی و سه اجل باو گفتم اکنون میخواسته  
زیادی را برگردانم  
زهر الریح جزایری

۵۳) پرسیاوشان

۴۸) طبیعت آن متدل و مایل بکسری و خشکی (خواس) ملایف و  
منح و منفتح و منحل و منصف جهت اسهال مغز او سودا و بلغم موجود در همه  
داعما، جهت تنقیح و بافت کردن سینه و شش و ضیق النفس و درد  
و سنگ مثانه و ادرار بول نمودن نافع است (مغز) سیر ز منحل آن مستکی گل  
بنفشه ( بدل ) آن در امراض دیره بودن آن گل بنفشه  
مغزین الاویه  
بخت بد بردار که از بد امر ترسانند نه گلی نسبت من شده است عظیم فسی

۵۴) بقراط حکیم

۵۰) بقرات چون دفاختن در رسید گفت بگریه اسباب و مسمات علم را  
ازین کسیکه داداری این سه وصف است عمرش طولانی است خواب او زیاد  
باشد و طبیعت او با لبت باشد و پوستش سفید نرم و ترا باشد

۵۵) استخاره کردن

۴۹) بدانکه علامه مجلسی ره از والد ماجدش نقل کرده که روایت  
کرده از استاذش شیخ بهائی ره که گفت خدیم از مشایخ که مذاکره میکردند  
از حضرت قائم (عج) در استخاره با تسبیح آنکه تسبیح را ایدست میکرد و سه  
مرتبه صلوات بر سر محمد و آل محمد صلوات الله علیهم آمین و بیک  
قبتی از تسبیح را بگیرد و دو تا در نو با بشرد پس اگر یکی بدانی ماسه بجا  
آورد و اگر دو تا بدانی ماند بچنانبارد  
مناجیح الجنان قس ره

۵۶) اربعه الکریمه

۴۵) از پیغمبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود کراهت نداشته باشید  
از چهار چیز که آن برای چهار چیز است لا تکرهوا الزام فانه امان  
الجدام زشت نعرایسه زکام شدن را سی بدوشیکه زکام امان از مرض جذام  
و خوره است ولا تکرهوا لثه منعیل فانه امان من البیس زشت نعرایسه  
و دمل و کورک هارا چون اینها آینهی از برین ویسی است ولا تکرهوا الرمد  
فانه امان من العقی کراهت نداشتن داشته از درد چشم که جلوی گیری از کوری  
است ولا تکرهوا الثعلب فانه امان من الفالج بدندان بیابان از سزقه که  
دافع الملیح شدن است  
بهار الاوان مجلسی

۵۷) استماع قرآن

۴۶) حضرت امیر (ع) فرمود کسی که بیکسرف از کتاب خدا را گوش  
دهد بدون خواندن بنویسد خدا برایش حسنه و محو میکند از او سینه و بلند  
میکند برایش درجه و کسی که قرات نماید بنظر کردن روی قرآن بدون صوت  
و صدا می نویسد برای او بهی حرفی حسنه و محو میکند از او سینه و بلند میکند  
لذاتی الاشیار  
برای او درجه

۵۸) انس میت بزائر

۴۸) اسحق بن عمار گوید پیوسیم از حضرت ابوالحسن (ع) که میت  
میپسند و ملتفت میشود بزائر خود که سر قبر او نیاید فرمود آری مادام که  
بر سر قبر او هست انس دارد باو و خوشحال است پس هرگاه بخریزد از قبر  
او و برود از قران و رفتن او از او وحشت میکند  
لذالی الاشیار



۵۰) « طبیعت آن متدل و خواس منحل و منفتح و سریع البضم است  
منحه جهت تنقیح حبه و شش و تقویت آن و تسکین سر نه مغز و تقویت و شپوت نافع  
است ضداد پوست آن جهت بیق و برگ دیوست بیرون آن جهت خوشگی آتش  
و بوق مغرب « شرد آن » فسخ و نقل دماغ و فساد لحم و ذکاوت « منحل آن »  
مقشر نمودن آن و بوشاشیدن در آب و درختن آن آب و پس بپوشن با روغن بادام  
و دوامهای تنه مثل شتر و درویشانی و نقل و میبکد و با اسنان خوردن آن است  
مغزین الاویه

### فقه اللغة الجدید

مؤلفه من مکتب الاسلامیه فی المقم

سوسیده ممانا دکھیں پارھیں  
منصوبہ نریک حالہ لہام سوس  
آنگا رندگہ درعہ لعلہ سلامی  
دسپہای ساقی وانستہ های ملحد  
ٹیوہوہا رویا سندان شمس  
یا دتا ہی ہزارا کسا رہیا کردہ اند  
چنانکہ دنگر حسی را زائل وزینستہ  
در لہاب سمنخلج حایرانی سلامی سب  
و این منطلقات را رکوہر خدا  
آمنہا اند اسرار سوس خود خدا  
داسبکہ گمرہ بطرف سندان  
سدوم مدد را و احوال ساوا اوست  
را و انا خود خورہ سوکون معانی  
حلیہ یونہی لہاب و اصطلاحات  
سیرا ازم داس سربسود کہ  
گنا "فعل اللغہ عربیہ اسلامیہ"  
بر شہہ سیر در آندا ما ندہ  
انہی منطلقات عربیہ دسپہ  
ظانہ سبہ ما عرفہ اسلامیہ کرد  
انک اسودعی ہر سہ منسورہ  
و عالی را لہاب شخصی را آت  
گنا "انما اللہ العالی بہ احوال  
خود عربیہ ما لہا ملازم اوست  
وین اللہ یوقن وعلیہ التکلان  
الکعد بطغرہ - شہرہ مطہری

اللہ: حیا رہبہای کہ سوسہ ار  
سوک سورہی جو اہل رادو سہا  
بدرہ و عہد کیکر کون شمس  
اطلام اورا رخصتوں ساندانہ  
ما آنگا کہ ان ملازم خود را  
یا سبسا لہا کہ در کلام خدا  
را یا نہتہ است: ان معانی کلام  
سک در ساندانہ در حای خود  
بہ متصل خواہد ہند

دین: دعویہ کہ مردمان را نہ  
ما یاز و معنی ہی جو اندو اوست  
را: انجبا دورا دہ سوس می بارہ  
سا کا و اوائلیا نگہ سز  
گردن کا رامندہ اسان ما ندہ  
دور و رگا رامندہ سہ مسرہ  
فر و کلاہی زجرہ سوس می بارہ  
سز کہ شکرہ سہا کہ ادا ان  
نہتہ حوا ما ملکی غمیبا ست  
نکران را سز کہ سوس جاہ ایتنا  
ہر کس سرفقہ سوس زنجب سوس  
نکارا تر یا ست گند

بیام مبر: ترکہ خودش درخ وجود  
سواست بعدا روخیں است واکتر  
آنا سوس سوسہ و سوس آست  
رسالت انکا رنجی کرد

ما مطلق: روح خدا، خمینیست  
انک: سواست سرفقہ اسام  
آبہ اللہ: منطقی کہ سواست رحمت  
ما ہودرمت: مستحضر و شب  
میبارد  
حجت الاسلام: آنکہ درخ بہ ہر روز  
چہا ر مرتبہ آداب بیت اللہ  
طنی دستور احوال سہا ہر مرتبہ  
نوباد بعدا خود تیرہ  
انامہ: افعال خوب نوبادہ  
و سیرین بہ سوامام ہر پارہ  
ظلال ہر ظلال را حوا کردہ اند  
ورویا شکہ چہا رید جوان رادرمیہ  
یا در زمانہ سہا دت رسا

آست اللہ: حجت الاسلامیہ کہ پیہر  
خدا ما خود سیر، آداب طہارہ  
وجما ہر سہا و تحارہ و عبادہ  
را ہنما معروا رحمت دا خود  
اساوا ہتہا دا دن نوادہ  
آبت اللہ: نظمیں: آبت اللہ  
کہہ در خلعت و حیا رت و کسارت  
ملات بہ معنی سز ہا شکہ ما  
ان مفدا را ر حفظ اب، خود را  
مع خلاصی حوا کہ اگر چہ ہوا  
اسرا در سوسبلہ خدا کون بنواید

قرآن: کتبی کہ سہا از نام کتب  
عام سورا سوسوختہ اند و سار  
اما مطلق: انجوا خواہد دلا  
س عرف و شرع و آزل سون گنا  
و سرفقہ ظان کونانہ کہ اس  
گنا را سورا سوسوختہ س  
نہا اس و ہر طیف را سنی س  
دنگر کہ مر ایتنا ہا اما دتہ

خجاردہ معجم: چشم کوہن سنگانی  
اسر کلان ہر کہ بیلا عدال  
آند ر و سیر سیر مداسندہ  
ہرا و دوہست حال پیش از میاننا  
صفا راہل حسن پیدا خواہند  
گردنہ روز رخصت حوا ہند کون  
خطا ہی بندگی سہا و احوال  
گردنہا گفتہ ہای سہا و خواہد  
کتب و حین سیر و ان سہا را نام  
آبہا خواہد ہت

معصیت: محالمت با آسود و ملا  
کہ عساکر اسلامہ در سوسلی

فساد: محالمت با حسی کہ گمر  
سنتہ: اما مان است و رحمت دفعہ  
آنا

مصدقی لاری: ہر کس کہ مدعی  
است درخ بر رحمت حیت و در  
میرا ست کہ عیان لایق، حکومت  
حرا رجا را ر زمین یا بان دادہ  
است و دوران حکومت مختار  
آدم زمین یا گنا گشتہ است  
سندگی و اارت

مغنی: حای غمیبتی کہ روی قلم  
خوبہای ہا اہل وطن از گرد و ترکش  
و فارسی و مطمئن ہای و عراق  
می رود دلیر بہی سکہ کردی سز  
دا ما شقاوتش سنبند

کلید بیست: آنکہ خمینی آست  
سہ خیرت از گردن نونو اوان آویز  
و آنا را سہ جزا ہای میں رار و  
سازد، تا دتہا گشتہ و استخوان  
خون لیدنن را بہ عرفہ ہای  
سہت ہد آست گند  
مہدی: آنکہ ادبویا ما مارا در  
رگا ب گناختہ و با زدا سوز  
معنی منافع بر آست گند ہنسون  
نیادہ ست و با سدرای غم  
سنتہ: آخرمان سہا بہ

### طب اسلامی

دکتر: در مالکہ ہفتہ منہ افتدوا غیبا سنا زمی خود پوانما  
کہ نما در طب اسلامی باغہ ہستید

سماز: الہرا در من شاگرد معجموں آما سودہ ام اسہا ہمار  
مدقہ سراجا سہا حالاسرا در توہم سوا لہی داری سیرنا  
بک طرفہ سقا ہی بر منہ اسنم

دکتر: با لاتینا پدرو منی و بریدجستہ؟  
سماز: در پارا قما با سبک دورہ کلاس ویدئو لوزنگی سستی  
سوز لوزنگی سستی سستی ہم تلفظ کنی سہا ما تو مدرسہ  
ہا سون حبا ددا دن؟ و بریدست و ولیدہ و ولیدہ سستی از  
سرداران سبک ایلاتہ

دکتر: در مالکہ سہا اختیار سہا سہا ایتناہ و ایتناہ کہ سہ  
اطباہ سنا با سبک سورا سربالنگ سندانہ سنا  
قعات و طقات را سہا سہا سہا

سماز: الحمد للہ سنا خودتون انفر ادا رس، طب ہم مثل ہمہ  
چیزہای دنیا سنا اسلامی سہا سہا سہا سہا سہا  
و سرفقہ زوج الہ، طب فقط ط الہ

دکتر: اگر سنا رت سست سورا سہا سہا سہا سہا سہا سہا  
و سنی جامعہ ہنزی را خود سز سہا

سماز: نفس شہا و ترس از خدا روح خدا روح مستغنی را  
حقا می خند، فراغت ال و سہا سہا سہا سہا سہا سہا  
سہا سہا رفاقت ہی مہدہ و ان خود و سنا سنا سہا سہا سہا

دکتر: کل ملکات اسلامی میتہ  
سماز: سزا سلامت حسی آہ سہا سہا سہا سہا سہا سہا  
سماز: اس سگر سورا سہا سہا سہا سہا سہا سہا  
دکتر: در مالکہ در مالکہ سہا سہا سہا سہا سہا سہا  
ما ہم ہکا ر سہا سہا

سماز: راست می گوئی دزد کہہ در زمی سہا سہا سہا سہا سہا  
می دای سس گوش کس سرات گنا ما سہا سہا سہا سہا سہا

دکتر: مطمئن اس شکہ اس کف بزرگ متعلق سہا سہا سہا سہا  
اعتبار و ان سہا سہا سہا سہا سہا سہا سہا سہا سہا

سماز: ہیج حای دنما قائل تقلید نیست  
مستعین کل لغت خدا و روح خدا سہا سہا سہا سہا سہا  
و سرفقہ سرفقہ سہا سہا سہا سہا سہا سہا سہا سہا  
دگر ہر سہا  
ظاہر سہا  
کلاں سہا  
روزی سہا  
الحدالہ سہا سہا سہا سہا سہا سہا سہا سہا سہا سہا

دکتر: طب ہم اسلامی سہا سہا سہا سہا سہا سہا سہا  
و سہا سہا

سماز: واللہ آتای کنتر ادا سہا سہا سہا سہا سہا سہا  
سہا سہا سہا سہا سہا سہا سہا سہا سہا سہا سہا  
خود ما لارنہ آتہ ا خدمت سہا سہا سہا سہا سہا سہا  
سہا

### آگہی گروہ تحقیق و نشر تاریخ و فرهنگ ایران

مرفہ کتا بیای فارسی و کتا بیای خارجی در کتابت مسائل ایران  
سوا ہی تہجہ ہر شوکتاب فارسی از آموزش لغیا برای کودکان تا  
سندین ترین متن فلسفی تازہ ترین کتا بیای ما سہا سہا  
مکتبہ ہر شوکتاب خارجی در کتابت با مسائل ایران بہ زبانہای  
مختلفہ (فارسی، انگلیسی و آلمانی) از امری تازہ اند ما خواہد  
آدرس: P.O. BOX 198, London SW17 0NH

### ماجرای ازواج آہنگر باشی

سیاسی، رومیہ و بیستہا دکہ  
کہ و ش بزہون زخمیستہ است  
از طرف دیگر بہ جومہ ردم کہ  
اسن مسائل مال جاہلی جنوب سہا  
ابت کہ غریب و ادا رتاں سہا سہا  
رفیق خود خلترا بگشتہ این سہا  
کہ تصمیم گرفت در عمل سہا سہا  
اگر چنین موضوعی با سہا سہا  
معمولاً بہ خصوص با سہا سہا  
گنا سہا سہا سہا سہا سہا سہا  
امتحان سہا سہا سہا سہا سہا  
مدر سطن را می دہد یا ناظر  
رہبری مجاہدین تا پیدا خواہد

و اللہ رعمل سہا سہا  
اگر آہنگر زاہہ اینجا سہا سہا  
را بہ کیک شقاوت سہا سہا  
تکہ کوچک من گوشہ سہا  
ابن بابا ز سرفقہ سہا سہا  
می خواہم و میدا ر م سہا سہا  
ابن سنا ر سہا سہا سہا سہا  
با شندکہ در آہنگر زاہہ  
مخانی جاہ معتر ما ست و ما خود  
چرا زہمین جا معنا ہر زمین  
دہرنگ سہا سہا سہا سہا  
و سہا سہا سہا سہا  
سوا ایندولوزنگی ہنڈاریم  
وعیا لث را سفل کرد و ا اتنا  
سیرون رفت



### کسی واسه چی سپیده گره میریزه؟

خمشنی - در آرزوی عمر نوح،  
گره نره - در آرزوی جوانی سمرق  
شدن خمینی.  
اما مزادده - حد - در آرزوی مردن  
گره نره.  
هفت سگجانی - در آرزوی نجات  
از "سپیش بیون".  
سیم بیلوی - در آرزوی "تمام  
پهلوی شدن".

امینی - در آرزوی انتقال  
"سلطنت" به خا نواده "فاجار".  
عمه شه - در آرزوی شکه فاجار.  
شا هشتا هی هر وئین.  
رچی - در آرزوی تنافس جن  
بیک برادر دیگر.  
بختیار - در آرزوی روزی که  
بها ویگوبند "نوگر با اختیار"  
کبا سووی - در آرزوی "وفای  
به عهد ولایت فقیه".

### کسی باز بساز حکمار می کرد؟

خمینی - در شما سال، متنبول  
میا روزه با اما چرمان بود بالاخره  
اورا فاش کرد تخفای بارشستی  
مکند.

خا منه ای - دنبال یک عده دست  
درست و صا می بود که دیکر ناجا  
شود برای طهارت از یاسد روزه  
استفاده کند.

خلخال کی - به علت خلق از مقاسم  
"آدمکی" گره نره میگرد تا  
"صنعت" نکلی فراموش نشود.  
خادمی - دریا سووی ز  
غزرا نیل به تمام چریدن هسا و  
نقلشایش با لایحه به آ ویا خت  
و به لقاء الله بیوست.  
خروشای هی - در دریا روا تیکان

هدا اش بر سرد راهی بود که  
سپیش خرد تا با خمینی خودش  
خداست.  
لاجوردی - آرزوی کرد که ایکا ش  
به جایا نشینن بود وندا نییا  
را با زهم خودش میکتد.  
موسوی و دبیلی - آرزوی گره که  
پسوندنا مفا نوا دکبا ش به جای  
سبل، "کچیل" بود که از موایای  
قا نوتیان بر خورودا میخند.  
گره نره - طبق معمول "بسررای  
شکا رموش به سووا خپس می کشید".

### هفت سین کسی چی بود؟

خمینی - سگته "سرطان" سیاه  
با انداران، سگهای بریده سینه  
ها و یگانا تنه، ستمگری به است و  
باخت با ا سمرق لیس و ستمگر با  
خلی سینه ستمگانی (اگاری بندر)  
لاجوردی - با طور "سادیم سوخ"،  
سرمزه سم سلاخی "سرداب".  
گره نره سما و سوراخ موسی،  
سه پای به سینه بند سوت سوگت،  
سجده "سختاعت".

خا منه ای - ستور ما نستور،  
شون، ستمگری سربا ریسودن،  
سربا زگتری "سختافت".  
هفت سگجانی - سجده سربا شعی،  
سرمه ای سووما به سنجیست،  
سما کی یک جا ت.

موسوی آردبیلی - سکه سربا سدار،  
سختو نکه سنگسار و سرگین، سوزن،  
سوزا برده،  
سنگینی - سبایا ش، سلاح، سخرانی،  
سگره، سما ناه، سبایا سخرانی،  
سوزان سوزن، سما را، سنجین،  
سما ر سوزنیر (سما طر "سما و"  
سما ملک را ستمچی زند) سما تی،  
سما میه سنجیده سما ر، سگینه،  
سوزن ستمده سلطنت سووا به،  
سوزان سیماسیلا، سیاره سیمده

چورفت ازدا ر دنیا چرینتکو  
چوشد گره نره زین امر آکا ه  
بگفتا: هر چه گره نره در جهان بود  
ولی گره نره به پیچیده شد، چون

### تبریک سال نو امام

تبریک هفت سیمه عسوم  
شهبان جهان این نوروزا سلاخی  
را علی لخصوی به شیبسان  
عزیز مملکت اسلامی خودم وطنی  
الخصوی به شهبان جهان و  
علی لخصوی تریه روحا شیون  
محترم و متخص خودم تبریک و  
شکلیت میگویم: امام خمینی

### شهادت آیت الله خادمی

در آستانه سال نو، آیت الله  
خادمی در سن ۷۱ سالگی به دنبال  
یک بیماری طولانی و رنجناز  
شهید شد. از همه تو می آید که  
تا سمرده سال قتل دغا رکنه  
کودن دیک بود چو نگر شود  
که امام محمد باقر گذشت.  
اکسدر آبادی

و غیره ... (آشنایان هفتاد سن"  
سرا هجر ما نده اول مجاز است و در  
هیچ نقطه "دیگر سلطه مرا تب  
ا زمانه تا بل الکوسردای نیوه  
نمیست)  
نیم پهلوی - سلطنت، سده لومی،  
سوزده سرا آفکنده کی، سرگوت  
عده ای سخرانی ش سرا ب.  
سختیا ربا سوزیدگی سینه روشی،  
سخرونی سخرانی ش سخرانی سسر

گره نره و گریا چف  
صد ارت را نصیب گریا چف کرد  
زلج به مبار روی فرش تف کرد  
مقا می برود کردن را کلف کرد  
خمینی، جای بودن بخور و یف کرد  
"درازه"

### گردان سید احمد

مردم به عنوان اعتراض به  
نرفتن آخوندخا، و یخچوی احمد  
خمینی به جبهه "ابن لطفه" را  
به تا زگی دست کرده اند.  
ا رچوا نی پرسیدند "حرا به  
جبهه میروی؟"  
گفت "در گردان سید احمد  
نام موسی کرده ام."  
شدن: محمود

### شعار دودی

شما رنگ سگا و فرس دوره  
گرده رشترا ن:  
بهمن شما شد،  
آزادی نیست،  
تیر موجود است!

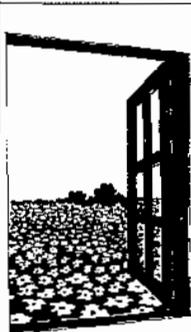
جنا یا ت سلطنت، سجده به "ناسی  
خیر" "ساکریون (؟).  
امینی - سربا لشی، سربا ری و  
مهر که گیری، سبایا از عوسام،  
سنگری سردار، نور کسرمیوم،  
سازش سزرگه نشی.  
مردم به سبک ستمگانی سختی،  
سبزه گیری، سربچی، سربخشی،  
سخت کوشی.  
"سرا خا بی"

دیوبند زیدآ خوندی



- آقا خوشون فتوادان که اول "بازدید" کنیم، بعدا چاره "دید" بدیم.

# کارتهای زیبای نوروز



بهار از خانه بیرون



آه ای که آهنگر بستاند به آهنگر، فرار سدن سال نورا به همه خوانندگان، دوستان رفیقان و همکاران گرامی آهنگر در سر اسر جهان شوی بگ سگوشم و بیروزی خلفهای ایران را از زود آریم.

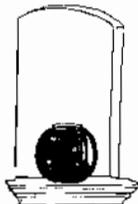
با چاپ برگزیده ای از کارتهای نوروزی رسیده به آهنگر، فرار سدن سال نورا به همه خوانندگان، دوستان رفیقان و همکاران گرامی آهنگر در سر اسر جهان شوی بگ سگوشم و بیروزی خلفهای ایران را از زود آریم.

# بهار از خانه بیرون



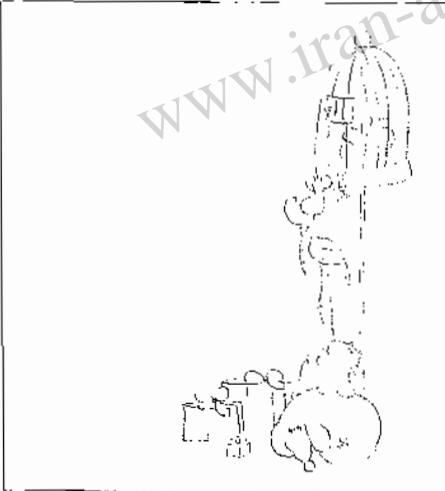
بهار از خانه بیرون

بهار از خانه بیرون،  
بهار از خانه بیرون،  
بهار از خانه بیرون،  
بهار از خانه بیرون،  
بهار از خانه بیرون.



بهار از خانه بیرون

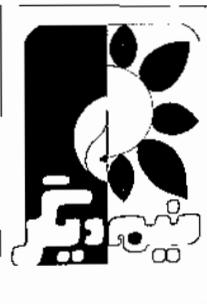
www.iran-archive.com



کارت سازمان چریکهای فدائلی خلوا سوزان



کارت سازمان "عدوبین السطلی"



کارت مجله "نیچه" دمکر

کارتهای عر هه شده از سوی "کانون ایرانیان لندن"



سازمان چریکها



# آهنگر

در تبعید

سر دبیر: منوچهر محمودی  
کاربرگها از الف. سام

AHANGAR

A PERSIAN HUMOROUS WEEKLY  
PUBLISHED BY SHOMA PUBLICATIONS  
Editor: M. Mahjoobi  
Cartoonist: A. Sam

REGISTERED AT THE POST OFFICE  
AS A NEWSPAPER

به آهنگر کنگ گنبد  
نشریه آهنگر پرا میا دا به  
انتشار دنیا زنده کنگ  
ما لی شاست گنگهاس  
خود را به هر طریق که خود  
تکلیف میدهد به آفرین  
زیر به ما بر ما نید:

AHANGAR  
C/O BOOKMARKS,  
265 SEVEN SISTERS Rd,  
LONDON N4, ENGLAND, UK.



زردی من از تو...  
سرخی تو از من...

جنگ